

رهبری

و شیوه های انتخاب آن

حکمتیار

فهرست

۱	مواصفات رهبری در قرآن
۲۷	فرعون کیست؟
۳۸	آیا شوری ملزم است؟
۴۷	انتخاب زعامت در اسلام
۴۹	الف: تعیین زعامت بشکل موروثی
۵۳	ب: تعیین زعیم بگونهء تعیین ولیعهد
۵۹	ج: تعیین زعامت توسط نخبگان
۶۶	د: تعیین زعامت توسط قدرتمندان
۷۱	ه: طریقه اسلامی انتخاب زعامت در جامعه اسلامی
۸۱	ازستودیوم مسابقات ورزشی بیاموزیم
۸۵	تعهدات حزبی
۹۷	صلح با دشمن چه زمانی جائر است؟

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض ناشر

این رساله مجموعهء نوشتارها و خطبه های نماز جمعه برادر حکمتیار در رابطه با مواصفات رهبری و شیوه انتخاب زعامت در اسلام است که نشریه میثاق اینار افتخار جمع آوری و نشر آنرا دارد.

یکی از مهمترین قضایای که جهاد اسلامی افغانستان و همه نهضتهای اسلامی در راستای اقامه نظام اسلامی با آن مواجه اند، قضیه توافق بر چگونگی انتخاب رهبر و رفع اختل افات رأی در این زمینه است. امیدواریم این رساله مختصر ولی پرمحتوی و ارزشمند رهگشای دعوتگران مؤمن و مجاهدان هدفمندی باشد که در شرایط سخت استبداد، اختناق و تسلط نیروهای شر و فساد برای بر اندازی حکومت های جور و بر پای

نظام عدل الهی و تأسیس حکومت اسلامی می رزمند تا قدرت از غاصبینی که با شیوه های ناجائز و با توسل به زر، زور و تزویر و با اتکاء به نیروهای اجنبی بر مردم تحمیل می شوند، به شخصیت‌های صالح و شایسته رهبری و زعامت انتقال یابد، آنانکه سعی می‌ورزند فقه رهبری در اسلام را دریابند و در انتخاب رهبری و زعامت هدایات روشنگر کتاب خدا را بکار گیرند.

این رساله شامل عنوانهای آتی می باشد:

۱- مواصفات رهبری در قرآن

۲- فرعون کیست؟

۳- آیا شوری ملزم است؟

۴- انتخاب زعامت در اسلام

الف: تعیین زعامت بشکل موروثی

ب: تعیین زعامت بگونهء تعیین ولیعهد

ج: تعیین زعامت توسط نخبگان

د: تعیین زعامت توسط قدرتمندان

ه: طریقه اسلامی انتخاب زعامت در جامعه اسلامی

۵- از ستودیم مسابقات ورزشی بیاموزیم

۶- نعهدات حزبی

۷- صلح با دشمن چه زمانی جائز است؟

برادر حکمتیار در این خطابه ها و نوشتارها، در روشنایی آیات قرآن مجید، سنت پیامبر علیه السلام و منهج خلفای راشدین و حوادث تاریخی صدر اسلام، در مورد چگونگی طریقه انتخاب رهبر و خلیفه مسلمانان

روشنی انداخته، شیوه های غیر اسلامی، مغایر نصوص و مخالف منهج صحابه، را توضیح داده اند و طریقه مسنونه تعیین خلیفه و رهبر در جامعه اسلامی را که همانا استفتاء (رأی گیری) است و بر مبنای آن به فرد فرد امت مسلمه حق داده می شود که برای تعیین امیر و خلیفه اظهار رأی نموده و شخص مورد نظرشان را به صفت زعیم کشور انتخاب نمایند، توضیح کرده اند.

پس از سقوط رژیم کمونست برخی از حلقات فرصت طلب و مجاهد نماهای التقاطی بجای آنکه به قواعد اسلامی ارج گذاشته و به مصالح علیای مسلمین بیندیشند و با شیوه های اسلامی تعیین زعامت در جامعه افغانی توافق نموده جلو فتنه ها را بگیرند، بر عکس در هوای رسیدن به کرسی اقتدار به شیوه های مردود پافشاری نموده، آتش جنگهای جاری را دامن زدند که تراژدی فعلی کشور نتیجه عملی آنست.

مطمئنیم که مطالعه این رساله، به بسیاری از ابهامات، شکوک و شبهات خوانندگان در مورد چگونگی انتخاب زعیم در جامعه اسلامی جواب می گوید، امیدواریم با نشر این رساله، مصدر خدمتی در راستای نشر فرهنگ اصیل اسلام گردیده گام مؤثری در جهت زدودن گرد و غبار از چهره درخشان اسلام برداشته باشیم.

والله المستعان

مواصفات رهبری در قرآن

اسلام انسان را از زندگی منزوی و دور از مردم منع می کند و به زندگی در متن مردم و در صف منظم هدایت می دهد و مسلمان را مکلف می سازد تا در جمع يك حزب منظم و صف مرصوص بسر برد و رهبر صالح برای خود انتخاب کند و بدست او بیعت نماید. برای آنکه مسلمانان بتواند فرد شایسته رهبری را شناسائی کنند و این مقام جلیل را به اهلش بسپارند، قرآن مواصفات و مشخصات رهبر و پیشوای صالح را به تفصیل بیان می کند و نمونه های عملی آنرا در شخصیت پیامبران علیهم السلام نشاندهی می کند که ما در اینجا مثال های عمده آنرا با ایجاز و اختصار به بحث می گیریم:

۱- امانت

کسی را به رهبری انتخاب کنید که امین باشد، زعامت و رهبری مردم را امانت الهی بشمارد، از قدرت و صلاحیت خود با کمال احتیاط و

امانت داری استفاده کند، از تصامیم و اجراءات او به مال، نفس و آبروی مردم صدمه ای نرسد و مردم را در پای هوس اقتدار خود ذبح نکند و اختیاراتی را که پیروانش به او می سپارند، در راه تحقق آرمانها و شعارها به کار گیرد، از نظر اسلام، ایمان و خیانت با هم کنار نمی آیند، هر کی امین نباشد ادعای ایمانش پذیرفته نمی شود.

قرآن امانت داری را یکی از صفات عمدۀ پیامبران خوانده و هر يك آنان را حامل این صفت می شمارد، چنانچه می فرماید:

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ *
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ *

الشعراء: ۱۰۵ — ۱۰۸

قوم نوح پیامبران را تکذیب کرد، چون برادرشان نوح به آنان گفت: آیا نمی ترسید، یقیناً من برای تان پیامبر امینم، پس از خدا بترسید و اطاعتم کنید.

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ *
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ *

الشعراء: ۱۲۳ — ۱۲۶

عاد پیامبران را تکذیب کرد، آنگاه که برادرشان هود به آنان گفت: برای تان پیامبر امینم، پس از خدا بترسید و اطاعتم کنید.

از موسی علیه السلام نقل قول می کند و می فرماید:
وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ
أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ *

الدخان: ۱۷ — ۱۸

قبل از آنان قوم فرعون را بیازمودیم و پیامبر گرامی ای نزد آنان آمد (با این شعار که) بندگان خدا را بمن بسپارید یقیناً که برای تان پیامبر امین هستم.

قرآن بر این حرف صحنه می گذارد که بر هر کاری باید فرد امین و با کفایتی را بگماری، آنجا که می فرماید:

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتِ الْقَوِي
الْأَمِينُ *

القصص: ۲۶

بدون شك بهترین کسی را که استخدام می کنی (فرد) توانمند امین است.

روایت می کنند که روزی عمر رضی الله عنه غرض ثبت مایملک دولت به بیت المال می رود، حضرت علی و حضرت عثمان رضی الله عنهما نیز با وی بودند، هر دو شاهد احتیاط زیاد و تلاش خستگی ناپذیر او در شمارش و درجه بندی محتاطانه و دقیق اموال بودند تا آنجا که در گرمای سوزان شخصاً هر شتر و گوسفند زکات را جدا جدا مشاهده و ثبت می کرد، حضرت علی رضی الله عنه با توجه به اهتمام و دقت حضرت عمر و زحمت کشی اش رو به عثمان رضی الله عنه نموده گفت: به خدا قسم که او همان قوی امین است.

۲ - کفایت

رهبر باید توانمندی ادای این مسؤولیت بزرگ را داشته باشد، این

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ مواصفات رهبری

توانمندی به همان پیمانانه که از لحاظ جسمی ضروریست از لحاظ علمی نیز حتمیست. قرآن در داستان انتخاب طالوت، این ضرورت را به این شکل بررسی می کند:

بنی اسرائیل از پیامبرشان که به کبر سن رسیده بود خواستند برای آنان زعیمی انتخاب کند تا تحت قیادت او دشمن بچنگند و از آورگی و ذلت نجات یابند، پیامبرشان، شخصی بنام طالوت را برای رهبری قوم انتخاب کرد، صناید و اشراف قوم گفتند: او و رهبری ما! ثروت کافی نیز ندارد! یعنی از نظر آنان، برای زعامت و رهبری دو صفت ضروریست: نخست باید از جمله متنفذین قوم بوده و به خاندان مختص به زعامت و دارای سابقه زعامت منسوب باشد و ثانیاً ثروتمند باشد! پیامبر در جواب آنان می فرماید: خدا او را بر شما برگزیده و در علم و جسم به او فراخی عنایت کرده است.

در مکتب پیامبران نه نسب معیار است و نه ثروت، استعدادها و شایستگی های علمی فرد و توانمندی های جسمی اش معتبر است. در این داستان دیدگاه های اسلامی و غیر اسلامی بخوبی به نمایش گذاشته شده است. در دیدگاه غیر اسلامی، رهبری و زعامت پدیده موروثی و متعلق به خاندان های خاص بوده فقط اشراف و ثروتمندان جامعه شایستگی این منصب را دارند، ولی از دیدگاه مکتب پیامبران، هیچ عنصر دیگری جز برازندگی ها و شایستگی های ذاتی افراد مدار اعتبار نبوده همه ارزش های موهومی و تصنعی دیگری مردود می باشد.

۳ - علم

باید دانشمندترین فرد جامعه را به رهبری و امامت گرفت، خداوند جل شأنه خلافت زمین را بجای فرشته ها به آدم و اولاده اش سپرد و دلیل آنرا قرآن چنین بیان می کند:

آدم علیه السلام دارای علم جامع تر از فرشته هاست، فرشته ها دارای علم اختصاصی بوده هر گروه و صنف علم کافی در مورد وظیفه مخصوص خود را دارد ولی در رابطه با رشته های دیگر و وظایف سائر صنوف، جواب شان این است:

لا علم لنا الا ما علمتنا...

جز آنچه تو به ما آموخته ای علمی نداریم.

در حالیکه در رابطه با آدم علیه السلام می فرماید:

و علم آدم الاسماء کلها

و به آدم همه اسماء را تعلیم داد.

آدم و اولاده اش توان و استعداد شناخت همه چیز را دارند، میتوانند هر شی موجود این هستی را شناسائی کنند و اسم خاصی بر آن بگذارند، اسم گذاری برای تفکیک يك شی از شی دیگری و بیان خصوصیات آن شی، از امتیازات بنی آدم است.

این داستان اگر از جانبی نشان می دهد که از دیدگاه مکتب پیامبران، (اعلم) شایسته (خلافت) است، از جانب دیگر چگونگی علم ضروری برای خلافت را نیز توضیح می دهد، برای این کار علم تخصصی در رشته های خاصی کفایت نمی کند و افراد واجد شرایط رهبری را نباید از زاویه علوم تخصصی ارزیابی کرد بلکه باید جامعیت و احتوای علمی آنان بر

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ مواصفات رهبری

رشته های ضروری برای رهبری را مدار اعتبار قرار داد. داستان انتصاب

طالوت بحیث رهبر نیز این قضیه را توضیح می دهد، قرآن می فرماید:

قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ

البقره: ۲۴۷

گفت: یقیناً که خداوند او را بر شما برگزیده است و به او در علم و

جسم فراخی بخشیده است

یعنی در زمره کسانی که برای زعامت کاندید اند او بر زندگی های

خاصی دارد و نسبت به آنان شایسته تر است، دانشمند و صحتمند

است، دانش ضروری برای رهبری و قیادت قوم را دارد و توانمندی های

لازم را داراست.

۴ - اسوه بودن

رهبر باید از لحاظ همه ارزشهای فکری و اخلاقی جامعه و تعهد به

آرمانها و شعارها و التزام به ضوابط پذیرفته شده و مراعات اسلوب و روش

های وضع شده برای فرد فرد جامعه الگو و اسوه باشد، قرآن در این

رابطه می فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا

اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا *

الاحزاب: ۲۱

یقیناً برای شما در پیامبر خدا اسوه نیکوئیست برای هر کی به خدا و

روز آخرت امیدی داشته باشد و خدا را به کثرت یاد کند.

یعنی چگونگی ایمان به خدا و امیدواری به عنایات الهی و چگونگی

مواصفات رهبری _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

باور به آخرت و امیدواری به سعادت اخروی و چگونگی ذکر خدا را باید از پیامبر پیامزید و او را بعنوان الگوی خود بپذیرید.

هیچنان در رابطه با بیزاری و برائت رهبر از دشمن و اعلان دشمنی آشتی ناپذیر و عداوت کاهش ناپذیر علیه آنان می‌فرماید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ

الممتحنه: ۴

برای تان در ابراهیم و آنانکه با او بودند، اسوه شایسته ایست، آنگاه که به قوم خود گفتند: از شما و آنچه جز خدا می‌پرستید بیزاریم، از همه تان منکریم، و میان ما و شما تا آنگاه دشمنی و کینه دائمی پدیدار باشد که به خدای واحد ایمان آرید...

یعنی در بیزاری و برائت از دشمن و اعمال عداوت و کینه مستمر علیه آنان باید پیشوای تان ابراهیم علیه السلام و یاران موحد او الگو و اسوه شما باشند.

در صداقت، وفا به عهد، تقوی و پرهیزگاری، ترس از خدا، ترحم بر مردم، قناعت بر حق جوائز خود، مراعات حدود و ضوابط، التزام به مسئولیت ها و وجایب، عدم سازش، صبر و شکیبایی، جرأت و شهامت، عدم خضوع در برابر فشارها و تهدیدها... رهبر باید برای دیگران قدوه باشد.

۵ - عدم طمع پاداش

قرآن یکی از مواصفات عمده رهبری صالح را عدم طمع پاداش از پیروان و رعایا می شمارد و از قول همة پیامبران حکایت می کند که به قوم خود گفته اند: از شما پاداشی نمی خواهیم، پاداش مان بر پروردگار عالمیان است، چنانچه می فرماید:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَ لَا تَتَّقُونَ *
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ * وَ مَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنِ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ *

الشعراء: ۱۴۱ - ۱۴۵

ثمود پیامبران را تکذیب کرد چون برادرشان صالح به آنان گفت: آیا (از خدا) نمی ترسید؟ من برای تان پیامبر امینم، پس از خدا بترسید و اطاعت کنید و از شما پاداشی بر آن نمی خواهم، پاداشم فقط بر پروردگار عالمیان است.

از قول راد مرد مؤمنی در خطاب به قومش که پیامبران را تکذیب نموده و به مرگ تهدید کرده اند حکایت می کند که در دفاع از پیامبران تهدید شده گفت:

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا
الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ *

یس: ۲۰-۲۱

و از کناره دور افتاده قریه، مردی شتابان آمد و گفت: ای قوم از این پیامبران پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که پاداش و مزدی از شما نمی‌خواهند و رهیاب اند.

ذکر مکرر این خصوصیت، در داستان اکثر پیامبران، اهمیت این صفت را نشان می‌دهد که در انتخاب رهبر باید سخت به آن توجه کرد و کسی را شایسته رهبری شمرد که از مردم طمع هیچ نوع پاداشی را نداشته باشد، چه این پاداش معنوی باشد یا مادی، نه توقع ستایش از مردم را داشته باشد و نه امتیازاتی برای خود و اقاربش بخواد، رهبری را مسئولیت بشمارد نه امتیاز، با احساس خدمت به مردم و احیای حقوق مستضعفین، این مسئولیت را بعهدہ بگیرد و در پی ادای وجایب باشد نه اینکه با رسیدن به این مقام نسبت به دیگران احساس برتری کند، در لباس، طعام و مسکن و سائر مظاهر زندگی اش امتیازی برای خود قایل شود و سهم بیشتری از بیت المال بدست آورد.

قرآن در بخشی از داستان فرعون این صفت را در دو چهره و دو نوع زعامت چنین ترسیم می‌کند:

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ * فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ *

و فرعون (میان) قومش ندا کرده گفت: ای قوم! آیا اختیارات (سلطنت) مصر از آن من نیست و این نُه‌های که (در این زمین) تحت (سلطه) من جاریست، آیا نمی بینید، آیا نه اینکه من بهترم از این (کسی) که حواریست و نمیتواند (حرفش را) واضح بگوید، چرا دست بندهای زرین بر او فرود نیامده، یا چرا فرشته‌ها (چون سپاهیان نگهبان او) در کنارش نیامده، (با این حرفها) قومش را تحمیق کرد، از او اطاعت کردند، چون گروه فاسقی بودند.

مشاهده می کنید که فرعون خود را مالك بلا منازع همهء ثروت‌ها و سرمایه های مصر می شمرد، زمین و آب مصر را مایملك شخصی خود می پندارد، حق هر نوع تصرف در آن را برای خود جائز می خواند، نسبت به موسی علیه السلام به این دلیل خود را شایسته رهبری مردم مصر می شمرد که او حواری و نادار است، یا مردم حرفش را نمی فهمند و یا او نمیتواند حرفش را به مردم بفهماند، لباس فاخره با دست بندهای زرین ندارد و سپاهیان برای حفاظت و نگهبانی در خدمتش نیستند.

پیامبر علیه السلام استفاده از زکات و صدقات را که اساسی ترین منبع عایدات دولت است، برای خود و قبیله اش تحریم کرده است. به مردم می گفت: در اموال تان برای فقرا و مساکین حق مسلم و ثابتی است که از اغنیاء شما می گیرم و بر فقرای شما توزیع می کنم و هیچ چیزی را از آن برای خود بر نمی دارم.

در اثنای قربانی و مقابله با خطر و تحمل دشواری ها، به اقارب خود ندا می کرد تا جلو بیایند و در صف مقدم بایستند، به داشته های جائز خود اکتفا کنند و به زکات و صدقات چشم طمعی نداشته باشند. پیامبر E

همه اموال مربوط به صدقات را امانت شمرده در راه خدا مصرف می کرد و بر مستحقین نیازمند و محتاج تقسیم می نمود و خودش از آن استفاده ننموده زندگی فقیرانه اختیار کرده و می فرمود:

الفقر فخری.

افتخار من در فقیرانه زیستن است.

ماه ها سپری می شد بدون آنکه در خانه اش برای پختن غذایی آتشی فروخته شود. اقاربش را از کسب امتیازات مالی مانع گردیده به آنان می فرمود: از صدقات چیزی برای خود مگیرید که برای شما جائز نیست از آنچه دیگران اموال خود را با انفاق آن پاک ساخته اند استفاده کنید.

روایت می کنند که روزی اسرای زیادی به مدینه آورده شدند، فاطمه رضي الله عنها دختر محبوب پیامبر علیه السلام که دست هایش با آسیاب دستی آبله برداشته بود از پیامبر علیه السلام مطالبه خادمه ای کرد، پیامبر علیه السلام در جواب فرمود: آیا ترا به چیزی بهتر از این رهنمائی نکنم: به اینکه مصروف تسبیح، تمهید و تکبیر بوده از خدا استعانت بجوئی، چگونه بتو خادمی بدهم در حالیکه اهل صفا از گرسنگی شکم شانرا محکم می بندند.

در معرکه بدر زمانیکه سه پهلوان نامدار قریش از صف بیرون آمده از مسلمانان برای خود مبارز طلبیدند، پیامبر علیه السلام سه تن از اقربای نزدیکش، حضرت حمزه کاکایش و حضرت علی و حضرت عبیده بن حارث رضي الله عنهم پسران عمش را به مقابله دشمن فرستاد، حضرت عبیده که شدیداً جراحت برداشته بود در آخرین لحظات زندگیش شعر کاکایش ابو طالب را زمزمه کرد و گفت: اگر ابو طالب زنده می بود

عملاً میدید که ما مستحق تر از او به گفتن این شعر او میباشیم:
و نسلمه حتی نصرع حوله و نزهل ابناءنا و الحلائل هرگز به دشمن
تسلیمش نخواهیم کرد حتی اگر در اطرافش کشته شویم بخاطر او از
فرزندان و زنان خود می گذریم.

قرآن به او هدایت میدهد که اقارب را انذار کن در حالیکه باید در
برابر پیروان مؤمن خود تواضع نمایی. اهمیت این دستور را زمانی میتوانیم
درک کنیم که می بینیم در نظام های غیر اسلامی، بزرگترین معضله از
ناحیه تصرفات حواریون و اقارب نزدیک زمامداران ایجاد می شود، که
طبقه مفت خور دارای امتیازات فوق العاده را تشکیل میدهند.

در افغانستان در زمان ظاهرشاه هر محمد زایی، سردار بود، به هر
نقطهء کشور که می رفتی و قصر زیبا، زمین حاصلخیز، باغ های خوب
میوه را می دیدی و مالکش را می پرسیدی، می یافتی که متعلق به خاندان
شاهی است.

قرآن می فرماید:

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنْ بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ *

الشعراء: ۲۱۴ — ۲۱۶

و خویشاوندان نزدیکت را بترسان و برای پیروان مؤمنت شانه ات را
فرود آر (تواضع کن) و اگر از تو سرکشی کردند بگو: از آنچه می
کنید بیزارم.

پیامبر علیه السلام در جوار خود کسانی را پذیرفته بود که بیشترین

قربانی های مالی و جانی را در راه خدا تقدیم کرده بودند و طمع هیچ نوع امتیازی نداشتند و بر عکس آماده هر نوع ایثار و خودگذری بودند. ما در حکومت های غیر اسلامی و در احزاب سیاسی منحرف مشاهده می کنیم که حواریون حاکم و بطانه رهبران از بیشترین امتیازات برخوردار بوده، امکانات دولت و حزب توسط همین ها تصاحب می شود، هر یکی به این منظور می خواهند بالا بروند، به دربار راه بیابد و در کنار رهبر و حاکم قرار گیرد که از امتیازات فوق العاده برخوردار شود، از نظر آنان باید امکانات احزاب در قدم اول بر اعضای شوری های رهبری توزیع گردد، اگر چنین نشد و در کنار کدام رهبر و زعیم به خواهشات خود نایل نشدند از او جدا میشوند و به دیگری می پیوندند.

۶ - توکل بر خدا

در خم و پیچ زندگی و فراز و نشیب مبارزه، حتماً مراحل پیش می آید که دعوتگران مؤمن و مبارزان آزادی و عدالت ناگزیر می شوند محاسبات مادی را کنار بگذارند، بطور کامل و تنها بر خدا توکل کنند، با وجود ضعف و ناتوانی به مقابله دشمن نیرومند بروند و در بدترین شرایط صبور و شکیبا بوده با تائید الهی و پیروزی حتمی بر دشمن باور داشته همراهان را مطمئن ساخته از یأس و ناامیدی آنان جلوگیری کنند، در چنین شرائطی فقط رهبر متوکل و امیدوار به نصرت الهی میتواند کشتی نهمضت را در بحر موج دشواری ها و شرائط سخت ناگوار، بسوی ساحل، هدایت کند. قرآن در رابطه با داستان هجرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از مصر و تعقیب آنان توسط فرعون و سپاهیان در مواجهه

شدن با بحر که راه آنانرا سد کرد و محاصره کشانده شدند، یاران موسی علیه السلام پریشان و مضطرب بوده به او گفتند: ما محاصره شدیم، راه نجاتی سراغ نداریم، به جنگ نیروهای فرعون افتادیم. موسی علیه السلام به آنان اطمینان میدهد و قرآن از آن چنین حکایت می کند:

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ * فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى
إِنَّا لَمُدْرِكُونَ * قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَى
مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ
كَالطُّودِ الْعَظِيمِ * وَأَزَلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ * وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ
مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ *

الشعراء: ۶۰ — ۶۷

پس آنان را صبحگاهان (با طلوع آفتاب) تعقیب کردند و چون هر دو همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما حتماً گرفتار شدیم، گفت: نه چنین است، پروردگارم با من است حتماً رهنمائی ام کند، بنابر آن به موسی وحی کردیم که بحر را با عصایت بکوب، که بشگافت و هر پاره ای چون کوه بزرگی شد، دیگران را به آنجا نزدیک آوردیم، به موسی و هر کی با او بود جمعاً نجات دادیم و آن دیگران را غرق کردیم.

درباره پیامبر علیه السلام می فرماید: زمانیکه از مکه هجرت کرد، دشمنان با شمشیرهای برهنه به تعقیب او افتادند، برای قتلش صد شتر انعام تعیین شده بود، به غار ثور در یکی از کوه پایه های حومه مکه پناه برد، دشمن با شمشیر از غلاف کشیده به دهن غار رسید، ابوبکر صدیق یار

یگانه سفرش پریشان بود و به پیامبر علیه السلام گفت: اگر دشمن به پاهای خود بنگرد ما را می بیند! پیامبر علیه السلام با همه اطمینان به او می گوید:

لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ *

التوبه: ۴۰

غمگین مباش خدا با ماست، (که در نتیجه این اظهار اطمینان) خدا سکینه و اطمینانش را بر او نازل کرد و با جنود نامرئی تأییدش کرد، شعار کافران را فرو تر ساخت و سخن خدا که همیشه برتر است، و خدا عزتمند با حکمت است.

یعنی سرنگونی پرچم نیروهای کفر و غلبه دین خدا نتیجه همان اطمینانی بود که پیامبر علیه السلام به معیت و تأیید الهی داشت.

۷- شجاعت

باید کسی را به رهبری گرفت که در دفاع از حق، شجاعت لازم را داشته باشد، از ظاهر آراسته نیروهای شر و فساد ترس و بیمی در او ایجاد نشود، تهدید و اخطار دشمن او را بیمناک نسازد و در اثناء اتخاذ تصمیم با ترس مشوره نکند. این صفت از ایمان قوی مایه می گیرد و در نتیجه عبور از مراحل دشوار، خم و پیچ ها و فراز و نشیب های هولناک و مواجه شدن با حوادث مخوف و مهیب در آدمی رشد می یابد، کسیکه از چنین مراحل گذاشته و با آزمون های جانکاه و جانفرسا مواجه نشده و جوهر

شجاعت و رادمردی در او پایه نگرفته، شایستگی رهبری جامعه اسلامی را ندارد، قرآن درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ *

البقره: ۱۲۴

و آنگاه که ابراهیم را پروردگارش با چند کلمه (و دستوری) بیازمود که همه را به اتمام رساند، گفت: ترا پیشوا و امام مردم می‌سازم، گفت: و از اولاده ام نیز؟ گفت: پیمانم شامل ستمگران نمی‌شود.

و از جرأت و عدم خوف ابراهیم علیه السلام حکایت می‌کند و می‌فرماید: او جوانی بود در عنفوان جوانی، از بت پرستی نفرت داشت، به پدرش، آزر بت تراش گفت: آیا پروردگار یکتا را گذاشته بت‌هایی را می‌پرستید که بدست خود می‌تراشید؟ پدرش او را به اخراج از خانه‌ها تهدید کرد، باکی نداشت، متوجه شد که عامل همه ضلالت‌ها، ذلت‌ها و پستی‌های مردم بت پرستی است، باید ریشه آنرا قطع کرد و بت‌ها را شکست، نظام ستمگر و بیرحم فرود حامی بت پرستی و پاسدار بت و بت‌خانه است و بت پرستی را این نظام بر آنان تحمیل کرده، شخصیت‌های مورد احترام نظام است که مجسمه‌هایشان برسم یاد بود از آنان، تئیه می‌گردید و در بت‌خانه در پهلوی سائر بت‌ها قرار می‌گرفت و از مردم خواسته می‌شد تا در پای آن به سجده بروند و بعنوان خدا پرستند. شکستن بت‌ها کار ساده‌ای نبود، جرأت قریب به قهور می‌خواست، مقابله با نظام و مردم یکجا!! و به تنهایی!!، تبری تئیه کرد، در اثنای غیابت مردم و پاسداران معبد، وارد بت‌خانه شد، همه بت‌ها را یکی پی

دیگری شکست و به رسم اهانت و تحقیر، تبر را در گردن بت بزرگتر آویخت، زمانیکه مردم از عیدگاه برگشتند و وارد معبد گردیده بت ها را سرنگون یافتند و گمان میکردند که این کار را شاید ابراهیم مرتکب باشد چون او همواره بر بت پرستی می‌تاخت، او را احضار کردند و پرسیدند: آیا تو این کار را با خدایان ما کرده ای؟! گفت: باید بت بزرگتر این کار را کرده باشد، چون تبر در اختیار اوست، از او پرسید!! بعد از لحظه ای مکث گفتند: مگر نمیدانی که آنان حرف نمی‌زنند!! گفت: وای بر شما و بر معبودان تان! آیا چیزی را می‌پرستید که قادر به جلب نفع و دفع ضرر نیستند؟ گفتند: بکشیدش و در آتش بسوزانیدش. میدانست که بر خورد بت پرستان با او چگونه خواهد بود ولی باکی نداشت، او را به زندان افکندند، در روز موعود که خندق بزرگی از آتش برایش افروخته بودند و منجیقی برای افگندنش به آتش مهیا کرده بودند او را زندان بیرون آورده، نزد حاکم ستمگر حاضر کردند، در همان حالت دشوار، در برابر کسی که فیصله سوزاندنش را صادر کرده، در جواب سؤال می‌گوید: پروردگار من همان ذاتیست که مرگ و زندگی در اختیار اوست. این حرف به معنای آن است که ابراهیم علیه السلام همه اقدامات اعدام و کشتن خود را که نمود و دستگاه بیرحمش روی دست گرفته، منجیق و خندق مملو از آتش شعله ور، اجتماع مردم برای مشاهده سقوط او در آتش، همه را به مسخره گرفته و بیم و باکی از آن ندارد.

قرآن عدم خوف ابراهیم علیه السلام را از همه آنچه دیگران، جز خدا به عبادت گرفته اند و طمع و خوفی از آن دارند با این الفاظ بیان می‌کند:

وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تَعْجَبُونِ فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لَا
أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ
شَيْءٍ عِلْمًا أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَ كَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ
لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ *

الانعام: ۸۰ — ۸۱

و قومش با او به تخاصم پرداخت، گفت: آیا درباره خدا با من محاجه می کنید در حالیکه رهنمایی ام کرد، و از آنچه شریک وی گرفته اید بیمی ندارم، فقط (از این می ترسم که) پروردگارم چیزی بخواهد، آیا پند پذیر نمیشوند. و چگونه از کسی بترسم که شریک خدا می گیرید که دلیلی بر آن فرو نفرستاده، پس (بگو) کدامین گروهی از پندو سزاوار (احساس) امن اند، اگر میدانید؟ آنانکه ایمان آورده اند و ایمان شانرا با ستم شرک نیامیخته اند برای شان امن است و آنان رهیاب اند. بزرگترین عامل نکبت و ذلت گروهی، این است که رهبر جبون و ترسو داشته باشند.

۸ — اذیت در راه خدا

با استناد به تبصره های قرآن در مورد آزار و اذیت پیامبران بدست مخالفین شان میتوان گفت که این نیز یکی از مواصفات رهبری در اسلام است. پیامبر علیه السلام می فرماید: هیچ انسانی به اندازه پیامبران در راه

خدا اذیت نشده اند و هیچ پیامبری به اندازه من آزار و اذیت ندیده است، هر کی به خدا قریب تر است ابتلاء و آزمونش شدیدتر.

همچنانکه شخصیت ها را ز مواصفات ذاتی شان میتوان شناخت، از چگونگی دوستان و دشمنان شان و از نحوه برخورد دشمن با آنان نیز میتوان بخوبی شناسائی کرد، هر کی با مخالفت های بیشتر نیروهای شر و فساد مواجه گردد و دشمن عناد و خصومت بیشتر علیه او اعمال کند و مورد خشم و کینه بیشتر قرار گیرد و دشمن او را خطرناک تر بشمارد و با آزار و اذیت بیشتر روبرو شود در واقع دیده ها دقیق دشمن، شایستگی های بیشتری در او دیده است، شایستگی هائیکه از دور قابل درک است نه از نزدیک و فقط دشمن آنرا بخوبی احساس می کند نه دوست. دوستان خوب و صالح يك شخص نیز نشانه وجود خوبیها در شخصیت اوست، شخصیت های خوب دارای دوستان خوب و صمیمی و دشمنان شدید و آشتی ناپذیر میباشند و همواره با مخالفت های شدید و آزار و اذیت دشمنان مواجه میباشند. در همین آزارها و اذیت ها، عیار میشوند و به پختگی و کمال میرسند. مشکلات و دشواریهای زندگی، صفاتی را در انسان باعث می شود که رشد آن از طریق دیگری میسر نیست. اگر مشاهده می کنیم که همه پیامبران علیهم السلام در راه دعوت الی الله با مخالفت ها، آزمون ها، آزارها، اذیت ها، شکنجه ها و هجرت ها مواجه شده اند، به زندانها رفته اند، به اعدام ها محکوم شده اند، در آتش انداخته شده اند... دلیل آن همانست که گفتیم، پیامبر علیه السلام می فرماید: چون خدا بخواهد گروهی را به دوستی بگیرد با ابتلاءات روبرو می کند تا در برابر آن صبر کنند (و در نتیجه این صبر و شکیبایی) شایسته دوستی خدا

شوند.

هر کی از بستر ناز و نعمت به قدرت برسد یزید می شود و هر کی چون ابراهیم علیه السلام در خم و پیچ ابتلاءات و آزمون ها استوار ماند، رهبر دلسوز، نستوه و شایسته آزادبخواهان و امام مردم می شود.

۹ — حرص بر هدایت مردم و دلسوزی نسبت به همراهان:

حرص شدید بر هدایت مردم و علاقه مندی زیادی به نجات آنان از ذلت و ضلالت و رأفت و رحمت نسبت به همراهان مؤمن از مشخصات دیگر رهبر صالح است. مهمترین و اساسی ترین هدف يك سازمان اسلامی دعوت مردم بسوی خدا و هدایت آنان بسوی حق است، مطمح نظر در همه تلاش ها چه سیاسی، چه فرهنگی و چه نظامی این است که بیشتر مردم از کفر و شرک و جهل نجات بیابند، از ظلمات و تاریکی ها بیرون بیابند و بسوی نور و روشنائی هدایت شوند، پیامبر علیه السلام به علی رضی الله عنه فرمود: اگر انسان واحدی بدست تو هدایت شود، برای بهتر از آن باست که همه زمین طلا باشد و در اختیار تو باشد و تو آنرا در راه خدا انفاق کنی. در شخصیت حزب الله باید این خصیصه بیش از همه متجلی باشد و این علاقه مندی و احساس مسؤولیت باید تا حد حرص بالا برود، در معامله با همراهان مؤمن باید کمال دلسوزی و ترحم را داشته باشد، به تربیه آنان اهتمام نماید، به دلیل اشتباهات عادی آنانرا طرد نکند و با قساوت و خشونت با آنان برخورد ننماید. قرآن درباره پیامبر علیه السلام می فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ *

التوبه: ۱۲۷

پیامبری از میان خودتان، نزد تان آمد که آنچه مایه رنج شما شود بر او دشوار می گذرد، بر (هدایت) شما حریص، نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان.

همچنان می فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ
لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورْهُمْ فِي
الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ *

آل عمران: ۱۵۹

پس بنا بر رحمت الهی، برای شان نرم (خو) شدی و اگر درشت خو و قسی القلب می بودی از دور و برت پراکنده می شدند، پس از ایشان بگذر و برای شان آموزش بخواه، و در کار با آنان مشوره کن، و چون عزم کردی بر خدا توکل کن، یقیناً که خدا متوکلین را دوست دارد.

۱۰- ضمیر حساس

حساسیت ضمیر و بیداری وجدان یکی دیگر از مواصفات رهبريست، تا از مشاهده ستم، فساد و گناه بزودی تحريك شود، در برابر انحرافات بی تفاوت و بی اعتنا نباشد، با مشاهده مظلوم و محروم، دلسوزی و ترحمش تحريك شود، احساس مسؤولیت در او بیدار شود، به کمک مظلوم بشتابد و از محروم دستگیری کند.

قرآن در مورد پیامبر علیه السلام می فرماید:

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ

التوبه: ۱۲۸

هر چه شما را آزار دهد بر او گران و دشوار میگذرد،
یعنی مشاهده حالتی که موجب اذیت و آزار مردم گردد به شدت
متأثر گردیده فشار آنرا بر شانه های خود احساس می کند.
قرآن این صفت را در شخصیت حضرت موسی علیه السلام، در دو
مورد چنین بررسی می کند:

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ
يَقْتُلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعْتَبَهُ الَّذِي مِنْ
شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ
هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ *

القصص: ۱۵

و در اثنای غفلت اهالی شهر، وارد آن شد، ناگه در آنجا دو مردی را
دید که با هم می جنگند، یکی از قبیله او و دیگری از قبیله دشمن او،
کسیکه از قبیله او بود علیه آنکه دشمنش بود به او استغاثه کرد، پس
موسی مشت محکمی او را زد که کارش را ساخت (کشته شد) گفت:
این از کارهای شیطان بود که او دشمن گمراه کننده آشکار است.

موسی علیه السلام در حالیکه فردی از خاندان سلطنتی محسوب می
شد و از احترام و عزت خاصی برخوردار بود، وارد شهر می شود،
صحنه ای را مشاهده می کند که قبطی ستمگری، بنی اسرائیلی مظلومی
را زیر لت و کوب گرفته از او استمداد می جوید و او که ضمیر بیدار و
عاطفه قوی دارد نمیتواند از این صحنه بی اعتنا و بی تفاوت بگذرد و
مداخله در آن را منافی شأن خود بشمارد بلکه وارد معرکه می شود از

مظلوم به دفاع می‌پردازد تا اینکه این دفاع به کشته شدن قبطنی می‌انجامد.

در مورد دیگری پس از آنکه از مصر فرار می‌کند و بسوی مدین به حرکت می‌افتد، پس از چند شبانه روز پیاده روی به کناره چاهی در مدین می‌رسد که شبانان در اطراف آن جمع شده‌اند و به رمه‌های شان آب میدهند، زیر سایه درختی حیران و پریشان می‌نشیند، در جستجوی پناه گاه و مأمن مطمئن است تا از تعقیب فرعون نجات بیابد، ناگه نظرش به دو دختری می‌افتد که در گوشه‌ای دور از بقیه شبانان، رمه‌شانرا نگه میدارند و مضطرب و پریشان جلوه می‌کنند، نزد آنان می‌رود و می‌پرسد، چرا پریشانید؟ می‌گویند: تا زمانیکه سائر شبانان ها رمه‌های شانرا سیراب نکرده‌اند و از اینجا نرفته‌اند ما نمیتوانیم به رمه‌مان آب بدهیم، پدر ما پیر ساخورده‌ایست، موسی علیه السلام جلو می‌آید، با همه خستگی و گرسنگی، به تنهایی از چاه آب می‌کشد و رمه دو دختر مضطرب و ناتوان را سیراب می‌کند و بسوی سایه درخت برمی‌گردد و دعا می‌کند: خدایا! به عنایت محتاجم، عنایتی که وسیعاً شامل حال من کرده بودی! و خدای مجیب الدعوات دعایش را اجابت می‌کند و پناه گاه مطمئنی برایش تدارک می‌بیند.

۱۱- فصاحت

فصاحت و طلاقت زبان نیز یکی از ضروریات رهبری بحساب می‌آید، فصاحت تنها يك هنر نیست بلکه مظهریست که انشراح صدر، ذهن روشن، افکار واضح، فهم و بصیرت دقیق و هم آهنگی میان عقیده و

گفتار آدمی را به نمایش می‌گذارد، کسیکه افکار سالم ندارد حتماً گفتارش مبهم و غامض بوده، برای مخاطب تصنعی و غیر قابل فهم جلوه می‌کند و تحت تأثیرش نمی‌رود.

قرآن از قول حضرت موسی علیه السلام، زمانیکه به رسالت مبعوث گردید و مأمور شد تا بسوی فرعون برود ولی اظهار عجز کرد و خود را شایسته این منصب نشمرده از پروردگارش خواست تا هارون را به این مأموریت بگمارد، چنین حکایت می‌کند:

وَ إِذِ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ
أَ لَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَ يَضِيقُ
صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَىٰ هَرُونَ *
وَ هُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ *

الشعراء: ۱۰ — ۱۴

و آنگاه که پروردگارت به موسی ندا کرد که بسوی این گروه ستمگر، بسوی قوم فرعون بیا، آیا نمی‌ترسند، گفت: پروردگام! می‌ترسم مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ می‌شود و زبانه‌ام (با طلاق و روانی) نمی‌جنبند، پس بسوی هارون (این رسالت را) بفرست، ایشان (ادعای) جرمی بر من دارند که می‌ترسم مرا به قتل برسانند.

در این آیات، به چند خصیصه لازمه رهبری اشاره شده است که موسی علیه السلام آنها را از لوازم زعامت و قیادت می‌شمارد:

الف: اعتماد مردم نسبت به رهبر و شخصیت او و انگیزه هایش در مبارزه، موسی علیه السلام مشوش است که مبادا بنی اسرائیل به این دلیل حرف او را نپذیرند که در آغوش خاندان فرعون و در قصر او بزرگ

شده و شاید گمان کنند که موسی شوق رهبر شدن را از آنجا فرا گرفته است، مبدا این تصور میان او و بنی اسرائیل شکوک و شبهات ایجاد کند و مانع ایمان آنان به او و دعوتش شود.

ب: سعه صدر و حوصله فراخ که حضرت موسی علیه السلام از نبود آن در خود شکایت دارد و بنابر آن خود را شایسته این مقام رفیع نمی شمارد.

ج: فصاحت و هنر اظهار واضح ما فی الضمیر، که حضرت موسی علیه السلام در این رابطه حضرت هارون را شایسته تر از خود می خواند.

د: عدم علاقمندی به این منصب و عدم تلاش برای کسب آن، از نظرم اسلام تلاش برای کسب قدرت حرام است، هر کی برای رسیدن به امارت سعی کند از تائید الی محروم می شود، هر کی شوق آنرا داشته باشد، باید مورد حمایت قرار نگیرد و به این کار گمارده نشود.

ه: وجود زمینه های مساعد افهام و تفهیم میان رهبر و مخاطبین او که حضرت موسی علیه السلام حادثه قتل قبطی را باعث از میان رفتن این زمینه شمرده گمان می کند که الزام قتل علیه او مانع دعوت او می گردد.

پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام با وجود اظهار عجز از قبول این بار گران و مسؤولیت خطر، به این مأموریت گمارده می شود و خدای علیم و خبیر او را شایسته این منصب می شمارد، دعا می کند که:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِ عَقْدَةٍ مِّنْ لِّسَانِي * يَفْقَهُوْا قَوْلِي * وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِ هَرُونَ أَحْيِي * اشدُّدْ بِهِ أَرْزِي * وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي * كُنِي نُسْبِحُكَ كَثِيْرًا * وَ نَذْكُرُكَ كَثِيْرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا *

طه: ۲۵ — ۳۵

گفت: پروردگرم! سینه ام را فراخی بخش، کارم را آسان کن، گره زبانم را بگشای تا سخنم را بفهمند، هارون، برادرم را، وزیر و معاونم مقرر فرما و بازویم را با وی نیرومند فرما، و او را شريك کارم فرما، تا ترا هر چه بیشتر تسبیح بگوئیم و هر چه زیادتیر یاد کنیم، یقیناً تو بر (وضع) ما آگاه و بینایی.

فرعون کیست؟

در قرآن ۷۲ بار نام فرعون و ۱۳۱ بار نام موسی آمده است، از نام هیچ کافر و هیچ پیامبری به این کثرت در قرآن تذکر نرفته است، دلیل این ترکیز بر دو نام مذکور چیست؟ چرا داستان فرعون و موسی علیه السلام با این همه شرح و تفصیل در قرآن آمده است؟ آیا فرعون يك نام است یا يك نماد؟ آیا شخص است و یا نشانه يك نهاد؟ آیا در قرآن بعنوان شخص و سرگذشتش به بررسی گرفته شده و یا به حیث سمبول يك نظام؟ آیا بدلیل شدت درگیری یهود با اسلام و دشمنی شان با مسلمانان بر این داستان ترکیز شده است و یا دلایل دیگری دارد؟

اگر کمی دقت کنیم به آسانی می‌یابیم که اساساً داستان مبارزه موسی علیه السلام بر ضد فرعون و دستگاه استبدادی اش به عنوان نمونه تاریخی مبارزه میان حق و باطل آمده است که فرعون در آن از همهء مستبدین و مستکبرین تاریخ نمایندگی می‌کند و موسی علیه السلام نقش همهء پیام آوران عدل و آزادی را به نمایش می‌گذارد.

پیامبر علیه السلام می‌فرماید:

هر دوری فرعونى دارد و در برابرش موسى اى، فرعون امت من

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ فرعون کیست؟

ابوجهل است.

شما اگر بخواهید به مشخصات نظام استبدادی از دیدگاه قرآن عمیقاً پی ببرید باید داستان فرعون را در قرآن دقیقاً به مطالعه بگیرید و اگر خواسته باشید مواصفات زمامداران ستمگر و مستبد را باز شناسید و در روشنائی کنید باید در آئینه سیما که قرآن از فرعون و دستگاه فرعونی ترسیم می کند به شناسائی آن بروید.

چهره ای را که قرآن حکیم از يك نظام استبدادی در داستان فرعون ترسیم می کند دارای این ابعاد است:

الف - نظام طبقاتی

در این نظام مردم به دسته های گوناگون، با حقوق و امتیازات متفاوت تقسیم شده، دستگاه حاکم، پاسدار نظام طبقاتی بوده حامی طبقه بالائی و سرکوبگر طبقه پائینی میباشد. در حالیکه خدا آفریدگار یکتای مردم، آنانرا از پدر و مادر واحدی یکسان و برابر آفریده، این نظام مردم را به طبقات ذیل تقسیم کرده است:

۱- صنادید و اشراف و سرمایه داران قوم فرعون که قرآن آنانرا ملاء یعنی درباری ها می خواند.

۲- مأمورین ارشد دستگاه حاکم و مشاورین فرعون که هامان سمبول آنان در این داستان است.

۳- ارتشیان در خدمت نظام که قرآن آنانرا جنود و اوتاد فرعون می خواند.

۴- سحره که شامل پیشوایان مذهبی مقرب دربار بوده مردم را اغوا

فرعون کیست؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

و استخفاف نموده به اطاعت از نظام می کشاندند.

۵- مستضعفین که اکثریت محروم جامعه را تشکیل داده، نظام حاکم آنانرا به بیچارگی کشانده و موجبات ضعف و ذلت و زبونی آنانرا فراهم ساخته، به کارهای شاقه گمارده شده و قربانی رفاه طبقه حاکم می شوند.

ب - خود بزرگ بینی

زامداران این نظام خود را از لحاظ نسب و حیثیت اجتماعی برتر و شریف تر از همه و مالک بلا منازع همه ثروتها و سرمایه های جامعه می شمارند، هر تصرفی را در مال و جان مردم برای خود جائز می پندارند.

قرآن درباره این دو خصیصه این نظام چنین می فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ *

القصص: ۴

یقیناً که فرعون در زمین برتری جست و اهالی اش را به دسته ها تقسیم کرد، عده ای را به زبونی می گرفت، فرزندانشان را ذبح می کرد و دختران شان را زنده می گذاشت، بدون شك که او (یکی) از تبهکاران بود.

این آیه از يك طرف، اعمال تبعیض میان مردم و تقسیم بندی آنان به طبقات گوناگون اجتماعی و عدم مراعات عدل و برابری میان انسانها را از مشخصات نظام استبدادی می شمارد، از سوی دیگری تحدید نسل استضعاف و زبونی محرومان جامعه را از لوازم این نظام می خواند.

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ فرعون کیست؟

عده‌ای از مفسرین ذبح فرزندان بنی اسرائیل را چنین تفسیر کرده اند که گویا فرعون در رؤیایش دیده بود که طفلی در بنی اسرائیل بدنیا می آید که تخت و تاج او را به زمین می کوبد، معبرین رؤیا به او مشوره دادند که به کشتار فرزندان بنی اسرائیل پردازد و او چنین دستوری صادر کرد و هزاران طفل نوزاد را سر بریدند، ولی این آیه به صراحت توضیح میدهد که انگیزه فرعون از اقدام به ذبح فرزندان بنی اسرائیل چیز دیگری جز استضعاف و زبونی این قوم و جلوگیری از کثرت و قوت شان نبوده است. در واقع آنچه اقتدار فرعون را تهدید می کرد فقط این بود که کثرت نفوس قوم مستضعف و محروم و محکوم به حدی بالا رود که احساس نیرومندی و قوت نموده به عصیان و بغاوت پردازند. برنامه ای را که فرعون برای جلوگیری از این خطر روی دست گرفت، شامل ذبح فرزندان بنی اسرائیل بود.

طبیعتاً در جامعه ای که اقتدار و سرمایه و ثروت در اختیار عده‌ای محدودی قرار می گیرد و بر اکثریت جامعه، محرومیت از ضروری ترین نیازها تحمیل می شود و به کارهای شاقه و تلاش های کمرشکن غرض تأمین رفاه و آسایش طبقه حاکم وادار میشوند، ترس و بیم از بغاوت ها و عصیان ها در چنین جامعه ای امر طبیعی بوده اگر مفکران حامی چنین نظامی، برای جلوگیری از عصیان ها و قیام ها، برنامه تهدید نسل را سفارش دهند و به مردم وانمود کنند که ریشه مشکلات گوناگون جامعه را باید در ازدیاد و کثرت روز افزون نفوس جستجو کرد نه در اعمال ستم و بی عدالتی و حق تلفی ها از سوی نظام حاکم و مناسبات ظالمانه اقتصادی در جامعه، و بگویند که راه حل این مشکل را نیز نباید در

فرعون کیست؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

سرنگونی نظام حاکم و تجدید نظر در ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه پی گرفت بلکه باید با کاهش نفوس و توازن میان تولید و مصرف از طریق تجدید نسل به معالجه این مشکل رفت، در واقع، رأی و نظری اقامه کرده که تقاضای طبیعی چنین نظامیست.

اگر هامان بیش از بیست قرن قبل، به فرعون مشوره داد که بقای نظام و جلوگیری از عصیان ها و قیام ها را با ذبح فرزندان بنی اسرائیل تضمین کند، امروز در قرن ما و نظام طبقاتی حاکم بر جامعه انسانی امروز، اقتصاد دانان مدافع این نظام و مفکران رشد یافته در دامن آلوده این نظام، همان مشوره را تکرار می کنند و همان کار را سفارش میدهند، ولی با وسایل مدرن و پیشرفته سقط جنین، قرص های ضد حاملگی، یعنی ذبح پسران با کارد نامرئی و بدون آنکه حلقوم ها بریده شود و آثار زخم در گلوگاه فرزندان مظلومان مشاهده شود و بی جهت عاطفه مدافعان عدالت و برابری را برانگیزد.

و اگر به مبلغان این برنامه بگوئیم که قرآن، درباره انگیزه قتل و ذبح فرزندان و تجدید نسل می فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا *

الاسراء: ۳۱

و پسران تانرا بنا بر ترس از گرسنگی مکشید، ما به آنان و شما روزی میدهیم، بدون شك کشتن آنان خطا و گناه بزرگیست.

این قضاوت برای آنان قابل فهم نیست، نمیتوانند باور کنند که وسایل و امکانات رزق و روزی در زمین به حد کافی و به تناسب پیدایش

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ فرعون کیست؟

انسانهاست، مشکل فقر و گرسنگی بنابر قلت این وسایل نه بلکه بنابر توزیع غیر عادلانه این وسایل و تصرف ظالمانه انسان در آن بوجود می آید.

براستی اگر موجود با شعور غیر از انسان از کره دیگری بزمن بیاید و ناگاه بشنود که در اینجا زمامداران این کره خاکی به زیر دستان خود می گویند:

نسل خروس، خوک، مرغ و ماهی را افزایش دهید ولی از افزایش نسل خودتان جلوگیری کنید شاید بر حماقت انسان اشک بریزد و از عملکرد بیرحمانه اش در حق خود دست حیرت بگذرد.

امروز که هشتاد درصد وسائل تولید و ثروت های زمین در اختیار بیست درصد نخبگان و برگزیدگان بوده و هشتاد درصد باقیمانده ساکنان محروم زمین وادار شده اند تا بر ۲۰٪ باقیمانده امکانات زمین اکتفا کنند و به آنان گفته می شود که نگذارید تعدادتان به حدی بالا برود که این مقدار ۲۰٪ مواد برای تان کفایت نکند و مشکلات اقتصادی دنیا و به تبعیت از آن بحران های عمیق سیاسی را باعث شوید، نباید به فکر مطالبه حق از نخبگان مسلط بر هستی زمین برآمده از آنان بخواهید که در آب و خاک و زمین که مثل هوای جو آن برای همه ساکنان زمین آفریده شده و ملك مشترك همه است ولی ۸۰٪ آنرا شما زورمندان تصرف کرده اید باید ما مستضعفان را نیز در آن شریک کنید و دیگر نمی گذاریم ما از گرسنگی بمیریم و بنابر ترس از گرسنگی نسل ما کشته شود شما از اسراف و پرخوری مستی و عربده کنید.

احصائیه ها نشان میدهد که زمین ما امکانات رزق و روزی به مراتب

فرعون کیست؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

بیشتر از نیازمندی های تعداد موجود ساکن بر آنرا دارد با ازدیاد نفوس، منابع جدید کشف می شود و سطح تولید بالا می رود، انسانها تا هنوز قسمت محدود زمین را آباد کرده و از آن برای تولید مواد خوراکی و از فیصدی کم آب برای مقاصد زراعتی استفاده می کنند، مشکلات انسانها از ناحیه قلت وسایل و امکانات موجود در زمین نبوده اساساً از ناحیه تسلط نظام فرعون بر زمین رنج می برند.

همین اکنون مصرف سالانه سگ و پشک خانگی در چند کشور غربی معادل بیست میلیارد دالر است که این مقدار برای مصارف سالانه دو صد میلیون انسان محروم در افریقا، آسیا و امریکای لاتین کفایت می کند. اگر مصارف شراب، سگریت، نوشابه ها، چاکلیت ها، بستنی ها و سایر اشیای اضافی را بر آن بیفزائیم بدون شك برای همه محرومان دنیا کفایت می کند.

قرآن در رابطه با تصرف همه سرمایه ها و ثروت ها و آب و زمین مصر توسط زمامداران دستگاه فرعون می فرماید:

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ *

الزخرف: ۵۱

و فرعون میان قومش فریاد کشیده گفت: ای قومم! آیا اختیار مصر و این همه نهرهای که در (زمین) تحت (تسلط) من جاریست از آن من نیست، مگر نمی بینید.

او خود را مالک بلا منازع سرزمین مصر و نهرهایش می شمرد. از دیدگاه قرآن، هر زمامداری که ثروتهای کشورش را امانت جامعه و متعلق

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ فرعون کیست؟

به همه نشمرده و تصرف دلخواه در این امانتها را برای خود جازز بشمارد در واقع فرعون سرزمین خود است.

ج - تمرکز سرمایه ها در دست عده محدود

تمرکز سرمایه ها در دست عده محدودی از خصوصیات دیگر نظام فرعون فرعونیت، قرآن در رابطه با سرمایه های یکی از حواریون فرعون و مقرین دربارش بنام قارون که فردی از قوم بنی اسرائیل بود و به فرعون پیوست و بر قوم خود ستم کرد و در زمروه مقرین دربار قرار گرفت و مالک چنان ثروت و سرمایه شد که حمل کلید گنج او بر جمعی از افراد تنومند گرانی می کرد، چنین می فرماید:

إِنَّ قَرُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ
مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ

القصص: ۷۶

قارون که از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و گنج های به او دادیم که کلیدهایش بر گروه نیرومندی گرانی می کرد...

قرآن یکی از اهداف عمده نظام عادلانه اقتصادی را جلوگیری از دست بدست شدن سرمایه میان اغنیا می شمارد و می فرماید:

كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ

الحشر: ۷

تا میان اغنیا تان دست بدست نشود.

در هر نظامی که عده ای از طریق تقرب و توسل به دستگاه حاکم، صاحب سرمایه ها و ثروت های باد آورده شوند و عده محدودی بر

فرعون کیست؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

امکانات جامعه قابض گردیده سرمایه میان اغنیا دست بدست شود، از نظر قرآن نظام فرعون نیست.

فرعون کسیست که پس از رسیدن به زمامداری بجای آنکه خود را خادم مردم بشمارد، بر عکس آقا و بادار مردم شود و آنرا برده و بنده خود شمرده نسبت به مردم احساس برتری کند، آنرا حقیر و ذلیل سازد، از همه بخواهد او را ستایش نموده و در برابرش کرنش کنند، از فرامینش اطاعت نمایند و حرف او را آخرین حرف بشمارند، در زندگی او را مطاع و اله بگیرند و پس از مرگش در برابر مجسمه و مقبره او انحناء کنند، هر کی با مردم چنین معامله کند فرعون است.

قرآن اخطار فرعون را به موسی علیه السلام نقل نموده می فرماید:

قَالَ لَنْ اِتَّخَذْتُ اِلٰهًا غَيْرِيْ لِاَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُوْنِيْنَ *

الشعراء: ۲۹

اگر الهی جز مرا (به عبادت) گرفتی حتماً در زمره (سائر) زندانیان (زندانی ات) کنم.

چون موسی علیه السلام به او گفت:

بنی اسرائیل را آزاد بگذار، از شکنجه و تعذیب آنان دست فرو بند، گفت، مگر تو دست پرورده ما نیستی؟ موسی علیه السلام در جوابش گفت:

این نعمت را برای آن بر من منت می گذاری که بنی اسرائیل را به بردگی و بندگی کشانده ای.

وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ اَنْ عَبَّدتَّ بَنِيْ اِسْرٰٓءِيْلَ *

الشعراء: ۲۲

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ فرعون کیست؟

و این نعمتی را که بر من منت می‌گزارای برای آن است که بنی اسرائیل را به بندگی کشانده‌ای.

هـ استخفاف قوم برای اطاعت از زمامدار

هر نظامی که زمامدارش به این منظور به استخفاف و تحمیق مردم متوسل شود که از او اطاعت کنند، نظام فرعون‌نویست، قرآن درباره تبلیغات دروغین فرعون علیه موسی علیه السلام و تحمیق مردم غرض اطاعت از او می‌فرماید:

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ*

الزخرف: ۵۴

پس قومش را تحمیق کرد که در نتیجه از او اطاعت کردند، چون فاسق بودند. چون قوم فاسق بود، تحت تأثیر خدعه فرعون رفت و به اطاعت و پیروی از او پرداختند.

و — اعمار قصرها برای نمایش قدرت

قرآن اعمار قصرها و کاخ‌ها برای نمایش قدرت و جاه و جلال را نشانه دیگر نظام فرعون می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقَدْ لِي يَهْمُنْ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ* وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ* فَآخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ*

فرعون کیست؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

الفصص: ۳۸ — ۴۰

و فرعون گفت: هان ای درباری ها! جز خودم الهی برای تان نمی شناسم، پس ای هامان! برانم، آتشی بر گل (خشت خام برای پختنش) بر افروز و قصری برانم بساز تا بسوی اله موسی بالا روم و من او را دروغگو می‌پندارم.

او و سپاهیان‌ش بنا حق در زمین خود بزرگ بینی کردند و پنداشتند که بسوی ما برگردانده نشوند پس او و همه لشکرهایش را گرفتیم و در بحر فرو افکندیم، بنگر که انجام ستمگران چگونه است؟ قرآن قصرهای مجلل و پرشکوه مایه فخر و مباهات را نشانه انحراف اقوام عاد و ثمود و موجب هلاکت آنان معرفی کرده است، چنانچه می‌فرماید:

أ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ
تُخَلَّدُونَ * وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ *

الشعراء: ۱۲۸ — ۱۳۰

آیا بر هر بلندای نشانه (و بنایی) می‌سازید عبث و بیهوده و ساختمانهایی (بکار) گرفته اید که گویا جاوید خواهید ماند؟ و دستبردتان دستبرد ستمگرانه است.

چه مصارف کمرشکنی بر قصرهای مجلل و پرشکوه زمامداران در کشورهای صورت می‌گیرد که اکثریت مردمان آن از فقر و گرسنگی جان می‌دهند، انسان زمانی به ماهیت این نظام‌ها و کنه تبصره های قرآنی در مورد قصرهای افسانوی زمامداران آن پی می‌برد که این کاخ‌های مجلل را با کوخ‌های محقر اکثریت رعایای شان مقایسه کند.

آیا شوری ملزم است؟

در رابطه با اصل شوری در اسلام، بحث های گوناگونی وجود دارد: برخی آنرا واجب شرعی اولوالامر می شمارند و التزام نسبت به قرار های آنرا واجب تلقی می کنند و معتقداند که در صورت عدم مراعات اصل مشوره و عدم التزام به قرار های مجلس شوری، امیر یکی از مواصفات اساسی امارت را از دست داده است و یکی از وجایب مهمش را ترك گفته است که موجبات عزل او را فراهم می کند.

عده ای آنرا در حالیکه آنرا واجب می خوانند ولی امرای مسلمین را ملزم به قرارهای مجلس شوری نمی پندارند، بر عکس می گویند:

اختیار قرار نهائی با امیر است. از این دیدگاه، شوری به مفهوم نظر خواهی غیر الزامی از اهل رأی و استمزاج آنان توسط زعیم است که فیصله نهائی را در روشنائی آرای اهل مشوره صادر می کند، صلاحیت تصمیم گیری به امیر تعلق دارد، نه شوری! گویا اهل شوری نظر می دهند

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ آیا شوری ملزم است؟

و زعیم از میان آراء و نظرات گوناگون یکی را انتخاب می کند، نه اینکه شوری تصمیمی اتخاذ کند و امیر نیز چون فرد واحدی دارای يك رأى مساوی با دیگران، در آن شرکت کند و به اکثریت آراء فیصله ای صورت گیرد و زعیم و رهبر مکلف به مراعات این فیصله و تطبیق آن باشد.

عده ای آنرا کار استجابی مربوط به صوابدید امیر می شمارند، گویا مربوط به شخص اوست که مشوره می کند و یا نه و چه زمانی با چه کسانی مشوره می کند!!

بیانید بنگریم حقیقت قضیه از چه قرار است و کدام یکی از این آراء با روح اسلام سازگار و بر نصوص واضح و روشن قرآنی استوار بوده است و با سنت پیامبر علیه السلام مطابقت دارد؟

در قرآن این آیات را در رابطه با شوری داریم:

۱- فِيمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَنت لَهُمْ وَ لَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ
الْقَلْبِ لَافْتَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ
شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَوَكِّلِينَ *

آل عمران: ۱۵۹

پس بنا بر رحمت الهی، بر ایشان نرم خو شدی و اگر درشت خوی و سخت دل می بودی از ماحولت پراکنده می شدند، پس از ایشان درگذر و برایشان طلب آموزش کن و در کار با آنان مشوره نما، سپس چون عزم کردی، بر خدا توکل کن، یقیناً که خدا توکل کنندگان را دوست

آیا شوری ملزم است؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

دارد.

۲- وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ *

الشوری: ۳۸

و آنانکه دعوت پروردگارشان را پذیرفتند و نماز بر پا داشتند و کارشان مشوره با هم است و از آنچه روزی شان کرده ایم انفاق می کنند و آنانکه چون مورد بغی و تجاوز قرار گیرند انتقام میکشند.

۳- فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

البقره: ۲۳۳

پس اگر هر دو جدا کردنش را خواستند، به رضامندی و مشوره همدیگر پس گناهی بر آنان نیست.

چنانچه مشاهده می کنید در این سه آیه از شوری در سه سطح یاد آوری شده است به این شرح:

الف - به پیامبر علیه السلام به عنوان پیشوا و رهبر جامعه امر شده است که با مسلمانان مشوره کند.

ب - در مورد مسلمانان در مجموع گفته شده است که از خصوصیات جامعه آنان مشوره در امور مربوط به همه است.

ج - در مورد زن و شوهر در خانواده به عنوان اولین سلول جامعه گفته شده است که اگر به مشوره همدیگر و پس از رضایت هر دو، فرزند شیر خوارشان را از شیر جدا کنند، مرتکب گناهی نشوند. از فحوای این آیات مطالب آتی به وضوح فهمیده می شود:

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ آیا شوری ملزم است؟

- ۱- اگر کاری مربوط به بیش از یک نفر بوده به دو یا بیشتر از آن تعلق بگیرد، قرآن، مراعات دو نکته اساسی را در آن ضروری می شمارد:
الف - هر تصمیمی باید به "مشوره" همدیگر صورت گیرد.
ب - "رضایت" طرفین در آن ضروریست.
- ۲- عدم مراعات "مشوره" و تصمیم بدونج "رضایت" طرفین گناه تلقی می شود، فقط در صورتی از ارتکاب گناه مصنون مانده اند که با همدیگر به مشوره بنشینند و تصمیم مورد رضایت طرفین را اتخاذ کنند.
- ۳- ذکر کلمه "رضایت" در پهلوی "مشوره" حقیقت مشوره در اسلام را توضیح میدهد، هر مشوره ای که نتیجه اش مورد رضایت اطراف ذیدخل در مشوره نباشد مشوره اسلامی نیست و در آن يك اصل عمده و اساسی مربوط به شوری مراعات نشده است. و در "شوری اسلامی" اساس بر این نهاده نشده است که یکی فقط رأی بدهد و اختیاری در چگونگی اتخاذ تصمیم نداشته باشد و دیگری تصمیم بگیرد و حق داشته باشد تصمیمی بر خلاف رضامندی رأی دهنده را بگیرد.
- ۴- اتخاذ تصمیم در مورد هر کار مربوط به همهء مسلمانان نیز باید به "مشوره" همه و "رضایت" همه باشد.
- ۵- اگر در قضیهء بسیط مشترك میان دو نفر و به سطح زندگی خانوادگی "مشوره" و "رضایت طرفین" در تصمیم گیری لازم باشد و عدم مراعات آن "گناه" شمرده شود، آیا در قضایای بزرگ مربوط نمایندگان با صلاحیت شان جایز بشماریم؟
قرآن که می فرماید:

اگر زن و شوهری خواستند فرزندشان را از شیر خوارگی جدا کنند

آیا شوری ملزم است؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

فقط در صورت "مشوره" با همدیگر و "رضایت جانبین" میتوانند این کار را بکنند، هر چند مرد "قیم" و "امیر" خانواده است ولی حق ندارد به تنهایی تصمیم بگیرد، مکلف به مشوره و کسب رضایت همسرش می باشد.

۶- اگر پیامبر علیه السلام که مسلمانان بر او ایمان دارند و خدای هادی جل شأنه او را در همه امور با وحی خود هدایت می کند، مکلف به مشوره با مسلمین شده است، حکم در مورد زعیم دیگری که نه پیامبر است و نه وحی بر او نازل می شود و برابر و مساوی با هر فرد دیگر مسلمین است چه خواهد بود؟ آیا می توانیم این نظر را اسلامی و مطابق نصوص بشماریم که امراء و زعماء را به التزام به شوری مکلف نمی شمارند؟

اگر به پیامبر با صیغه امر "شاورهم" هدایت داده می شود تا در امور با مسلمانان مشوره کند آیا درست است بگوئیم که این امر متخصص به پیامبر است و سایر زعماء از آن مستثنی اند؟

۷- دستور مشوره با مسلمانان طی آیاتی به پیامبر علیه السلام داده شده که در رابطه با شکست احد نازل گردیده است.

به همه معلوم است که پیامبر علیه السلام در اثنای تصمیم گیری برای این جنگ از رأی خود مبنی بر دفاع از داخل مدینه تنازل نموده، رأی جوانانی را پذیرفت که بر بیرون رفتن از مدینه و مواجه شدن با دشمن در دامنه های کوه احد اصرار داشتند، در حالیکه از لحاظ نظامی رأی این افراد، اشتباه آمیز بود!! طبیعیست اگر پس از وقوع این شکست، در ذهن پیامبر علیه السلام خطوطی خطور کند که دیگر نباید با افراد احساساتی

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ آیا شوری ملزم است؟

مشوره کرد و آراء غیر دقیق را پذیرفت، در چنین شرائطی و با وجود مشاهده نتایج منفی توافق با نظر غیر دقیق اکثریت، به پیامبر علیه السلام هدایت داده می شود که با آنان در امور مشوره کند و متوجه باشد که نرمش در برابر سختگیری، خوشخویی در برابر زشتخویی و مشوره در برابر استبداد از مواصفات زعامت مؤفق است که عدم مراعات آن باعث پراگندگی در صف می شود.

۸ - ذکر "عزم" بعد از "شوری" در آیه ۱۵۹ نشان میدهد که تصمیم زعیم و امیر باید نتیجه و محصول شوری باشد، نه اینکه او قبل از شوری تصمیم بگیرد بعد شوری را دائر کند که تا بر آن صحه بگذارد، در آیه چنین آمده است:

و شاور هم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله...

و با آنان در کارها مشوره کن، پس چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

الفاظ بنحوست که صریحاً نشان میدهد:

الف - تصمیم باید نتیجه و حاصل شوری باشد.

ب - قرار مجلس شوری هر چه باشد باید بدون تشویش از نتایج بعدی آن پذیرفته شود هر چند مخالف رأی امیر باشد، باید رأی خود را کنار بگذارد و رأی مجلس را پذیرفته با توکل به خدا جل شأنه اقدام کند.

بن بگوئید، اگر پیامبر علیه السلام در جنگ احد با همه در یک اجتماع علنی به مذاکره می پردازد و از رأی خود در برابر رأی اکثریت تنازل می کند، در جنگ بدر با همه در اجتماع معین تفاهم می کند و تا موافقه همه را حاصل نکرده است تصمیم جنگ را نمی گیرد، این نمونه های

آیا شوری ملزم است؟ ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

تاریخی از چه نمایندگی می کنند؟ از اینکه شوری يك واجب است یا کار استحبابی؟! اگر استحبابی می بود هرگز پیامبر علیه السلام از رأی اصوب شان که مورد تأیید همه شخصیت های صاحب رأی بود در برابر رأی غیر دقیق جوانان احساساتی تنازل نمی کرد!!

همچنان عبدالله ابن ابی سلول سردار منافقین مدینه که در جنگ احد با سه صد نفر همراهانش از نیمه راه برگشت و در جنگ اشتراک نوزید و استدلال میکرد که این جنگ قتلکه است! رأی جوانان احساساتی پذیرفته شد! پیامبر را مجبور کردند که این نظر غیر صائب را بپذیرد... چرا او و همراهانش مورد مؤاخذه و سرزنش قرآن قرار گرفتند و درباره ایشان فرمود:

ایشان امروز به کفر نزدیکتر از ایمان اند...

آیا جرم اینها غیر از اینکه تصمیم شوری را نقض کرده اند و با فیصله اکثریت به مخالفت پرداخته چیز دیگری بوده میتواند؟؟

اگر فیصله شوری ملزم و مراعات آن واجب نمی بود نباید این افراد مجرم مخالفت با آن به این صیغه و به این حدت و شدت مورد سرزنش قرار میگرفتند و مستحق عذاب شمرده می شدند چون با ترك واجب انسان مستحق عذاب میگردد نه با ترك مستحب.

اگر شوری امر استحبابی باشد باید تعمیل فیصله ها و قرار هایش نیز امر استحبابی باشد با ترك مستحب نه کسی سرزنش می شود و نه مواخذه.

تصور استحبابی بودن شوری و عدم ملزم بودن قرارهای آن نه تنها با همه این نصوص قرآنی و سنت پیامبر علیه السلام و منهج خلفای راشدین

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ آیا شوری ملزم است؟

تصادم می کند بلکه با مبادی و اساسات اسلام مغایرت دارد، از نظر اسلام امیر و زعیم خادم مردم است نه آقا و بادار و نه مالك الرقاب شان، از لحاظ حقوقی و اجتماعی هیچ امتیازی نسبت به دیگران نداشته یکی از مسلمانان و برابر با آنان است، او امین امانتهای مردم است، مردم او را انتخاب می کنند، اختیاراتی به او تفویض مینمایند، در چارچوب اختیاراتی که شریعت و مردم به او می سپارند به اطاعت از او مکلف میباشند و مثل همه مردم مکلف به پیروی و اطاعت کامل از شریعت است، در مواردیکه صلاحیت اتخاذ تصمیم به مسلمانان تعلق میگیرد، مؤظف است با آنان مشوره بنشیند و حسب توافق آنان عمل کند.

پیامبر علیه السلام می فرماید:

با سواد اعظم باشید.

امت من بر گمراهی جمع نمی شود.

هر کی از جمع کناره شد، گمراه شد و بسوی آتش رفت.

رفیق فرد تنها شیطان است، نسبت به یکی دو و نسبت به دو سه از

شیطان دور تراند.

ممکن است بگویند، با اصل شوری موافقیم، نصوص در این رابطه صراحت دارد، عملکرد پیامبر علیه السلام و صحابه نیز به صراحت نشان میدهد که شوری يك واجب است، ولی زعیم چگونه میتواند با همه مشوره کند، در آیه ایکه چنین آمده است: "شاورهم" حکم عام است و شامل همه مسلمانان میباشد؟ در جواب میگوئیم:

پیامبر علیه السلام در زمان حیات شان بدلیل اینکه تعداد مسلمانان

آیا شوری ملزم است؟ _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

محدود و اجتماع شان در يك مسجد و يك محل ممکن بود، همواره در قضایای مهم، در جلسات علنی و در حضور همه تصمیم میگرفت، پس از آنکه تعداد مسلمانان زیاد شد و تجمع آنان در محل واحدی ممکن نمی باشد، برای آنکه بر این اصل عمل کرده باشیم باید با نمایندگان و وکلای با صلاحیت مردم مشوره صورت گیرد. فقط در اینصورت است که بطور غیر مستقیم با همهء مردم مشوره شده است.

پیامبر علیه السلام نیز پس از آنکه تعداد مسلمانان زیاد شد، بھر قوم و قریه ای هدایت داد که نمایندگان شانرا بنام "عرفا" معرفی کنند.

حقیقت امر اینست که رأی عدم وجوب شوری و التزام به قرار های آن یا ناشی از عدم اهتمام به نصوص واضح و صریح است و یا بدلیل ترس از امرای مستبد، ستم پیشه و مطلق العنان و یا برای توجیه استبداد حکام ارائه شده است. ممکن نیست کسی با ذهن صاف و در جستجوی حق به قرآن و حدیث رجوع کند و به حقیقت آن پی نبرد.

اسلام بر عدالت میان انسانها تأکید دارد و مخالف استبداد فردی، قومی، نژادی و گروهیست، چه کسی نمیداند که فقط با مراعات اصل شوری میتوان از استبداد جلوگیری کرد و عدالت را در اجتماع تأمین نمود.

انتخاب زعامت در اسلام

رساله "اسلام و انتخاب زعامت" مجموعه چهار سخنرانی برادر حکمتیار طی خطبه های نماز جمعه در مسجد جامعه دفتر مؤقت صدارت عظمی واقع چهار آسیاب است که قبلاً بشکل رساله مستقلى به نشر رسیده که ما مطالب عمده آنرا در این رساله در خدمت پویندگان فرهنگ اصیل اسلامی می گذاریم.

خطبه اول:

الحمد لله، الحمد لله الذی ارسل رسوله باهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و قال لنبیه
صلی الله علیه وسلم: یأیها النبیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَ

مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا * وَ
بَشَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا * وَ لَا تُطْعِ
الْكَافِرِينَ وَ الْمُتَنَفِّقِينَ وَ دَعُ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ
كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً *

الاحزاب: ۴۴ — ۴۵

ما مسلمانییم، معنی مسلمانی اینست که در زندگی فردی و اجتماعی خود پایبند قواعد اسلام باشیم و همهء قضایای زندگی را به خدا و پیامبرش محول کنیم، مخصوصاً ما کسانی که به خاطر اقامه حکومت اسلامی جنگیده ایم، شهید داده ایم و در این راه، دشواری های جانکاه و جان فرسای جنگ نابرابر تحمیلی چارده ساله را تحمل کرده ایم.

امروز که ما در مرحله میان سقوط نظام کمونستی و تأسیس نظام اسلامی در عوض آن، قرار دادیم و نظام الحادی سقوط کرده و فرصت برای تأسیس نظام اسلامی مساعد شده، ولی تا هنوز نظام اسلامی به مفهوم واقعی کلمه اقامه نگردیده است، یکی از قضایای مهم اختلافی در این مقطع اینست که زعیم کشور اسلامی چگونه انتخاب شود؟ آنگاه که به حکم ایمان و عقیده نه، بلکه بنابر اقتضای ظروف و شرایط خاصی به مجاهدین پیوسته اند، نه از اسلام آگاهی دارند و نه به آن تعهد و نه در پی آنند که مواضع و اعمال شان را مطابق به اصول اسلام عیار سازند، از نظر آنان رسیدن به قدرت از طریق سازش جائز است، توسل به کودتا و ائتلاف با کمونست ها را در امر رسیدن به کرسی اقتدار بلامانع می شمارند، گمان می کنند که از هر طریق ممکن و میسر، جائز است که

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

انسان خود را به کرسی قدرت برساند.

بیانید ببینیم که اسلام در مورد انتخاب زعیم چه احکامی دارد و چه طرحی را نشاندهی نموده است؟ در دنیای امروزی برای انتخاب زعیم چنین معمول است که یا قدرت به شکلی میراثی از پدری به پسری در یک خاندان انتقال میگردد، یا اینکه زعیم موجود کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب می کند و دیگران طوعاً و کرهاً آن را می پذیرند، چنانچه در زمان حیاتش برای او (ولیعهد) بیعت می گیرد و همه می پذیرند که این حق مسلم و شایسته این خاندان است و قدرت حتماً باید در آن خاندان از پدر به پسر انتقال یابد، یا اینکه عدهء نخبگان و صاحبان و جاهت و نفوذ در اجتماع، در رابطه با زعیم و امیر و رئیس دولت تصمیم می گیرند و یا هم عده ئی از قدرتمندان اجتماع، کسانی که نفوذ، رسوخ و اسلحه دارند، با هم می نشینند و یکنفر را از میان خود زعیم انتخاب می کنند و یا اینکه امیر و زعیم توسط اکثریت مردم بدون فشار و اکراه و اجبار به طیب خاطر و در نتیجه مراجعه به آراء مردم انتخاب می شود.

همین چند طریقه مشهور و معمول در دنیا برای انتخاب زعامت و تشکیل حکومت را در دنیا مشاهده می کنیم، بیانید ببینیم که از این ها کدام یکی اسلامی است؟ فرصت آنرا نداریم که در این خطبه ها همه طریقه ها را با تفصیل بحث کنیم، سعی می نمائیم در این رابطه با ایجاز و اختصار صحبت کنیم.

الف - تعیین زعامت به شکل موروثی

اگر از لحاظ تاریخی این مسئله را بررسی نمائیم، به وضوح مشاهده می

کنیم که پیامبر اسلام علیه السلام در زمان رحلت شان، زعامت قوم را به فردی از خاندانش نسپرد، بلکه بخواست خود مردم به یکی از یاران اعتقادی اش که با او یکجا مهاجر شده و پیوندش با او پیوند اعتقادی است سپرده می شود، از جمله چهار خلیفه صدر اسلام از هیچ یکی قدرت به شکل میراثی به اولادش انتقال نمی یابد، پس از لحاظ تاریخی انتقال قدرت به شکل میراثی از پدری به پسر می مخالف سنت است، چون پیامبر اسلام علیه السلام زعامت را به شکل میراثی به فردی از اهل خود انتقال ندادند، همچنان این کار مخالف منهج خلفای راشدین است، زیرا خلفای راشدین نیز قدرت را به شکل میراثی به اولاد خود اختصاص ندادند.

قرآن عظیم الشان در مورد تمنای ابراهیم علیه السلام آنکه که خداوند جل شأنه به او وعده داد که ترا امام و پیشوای مردم میسازم، چون ابتلاء و آزمون الهی پیروز و موفق شد، دعا کرد که خداوند!! منصب امامت را به اولاده من نیز اختصاص بده، قرآن در جواب این تمنای چنین می فرماید: "آنکه که ابراهیم را پروردگارش به کلمات چندی ابتلاء و امتحان کرد که از این ابتلاء و آزمون موفق و پیروز بر آمد با دشواری ها روبرو شد، با مخالفت پدر و قوم مواجه گردید ولی نه بمخالفت پدر اعتنائی کرد و نه از مخالفت همه ای قوم باکی داشت، مخالفت نظام و دستگاه حاکم بر عزم و اراده اش اثری نگذاشت، تا آنکه به آتش انداخته شد، مگر با شجاعت و دلیری صبر کرد، از همه قوم صرف یکنفر در پهلوی او ایستاد و ایمان خود را علان کرد، حضرت ابراهیم علیه السلام از این دشواری و مصیبت باکی نداشت، مأیوس و ناامید

نشد، تسلیم ظلم نگردید، راه خود را ترك نگفت، بالاخره راه هجرت را در پیش گرفت، سپس در رویایش به او اهام شد که پسرش را ذبح کند، آماده قربانی شد، او مأمور شد که پس شیرخوار و خاتمش حضرت هاجر را در وادی بی اب و زرع مکه تنها بگذارد او بلا درنگ پذیرفت، در تمام ابتلاءات الهی موفق شد، بنابراین، خداوند جل شأنه خواست منصب امامت را به او عنایت کند: "من ترا امام و پیشوای مردم می گمارم" او میخواست این منصب به شکل میراثی به اولاده اش نیز اختصاص یابد، خداوند جل شأنه فرمود: که عهد و فرمان من به ستمگران نرسد، ستمکاران مشمول این عهد و پیمان نیستند... یعنی امامت و زعامت يك پدیده موروثی نیست که حتماً از پدری به پسرش انتقال بیابد، حتی اگر ظالم باشد، یعنی ستمگران مشمول این پیمان و فرمان الهی نیستند.

این آیت تأویل ناپذیر به صراحت نشان می دهد که امامت و زعامت در اسلام يك پدیده موروثی نیست که خواهی نخواهی در يك خاندان باید از یکی به دیگری ولو ظالم و ستمگر باشد، انتقال بیابد. چون در اسلام پیوند اعتقادی اصل است، اختلاف در عقیده، همهء پیوندهای خوبی را قطع می کند، مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث نمی برد.

این حرف به این معنی است که در اسلام فقط پیوندهای اعتقادی مهم است و جایی که پیوند اعتقادی وجود ندارد، پیوندهای نسبی و خوبی ارزشی ندارد. قرآن در داستان حضرت نوح علیه السلام می فرماید: وقتی نوح علیه السلام با همراهانش سوار کشتی می شود و طوفان فرو می رود، نوح علیه السلام دعا می کند که خداوندا! فرزندم از اهلیم بود و وعده تو حق است، من در وعده تو شکی ندارم، هر فیصله تو بر حق است، تو

انتخاب زعامت در اسلام ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

بهترین فیصله کنندگان، من نسبت به فیصله و حکم تو نیز اعتراضی ندارم، ولی تو با من وعده کرده بودی که تو و اهلت را نجات می‌دهم، وعده تو حق است... ببینید که خداوند جل شأنه در جواب او چه می‌فرماید: یقیناً که او از اهل تو نیست، عملش صالح نیست، پیوندش با تو قطع شده است، می‌بینیم که در اسلام فقط پیوند اعتقادی مهم است، به نوح علیه السلام می‌فرماید: پسرت از اهل تو نیست، چون عملش صالح نیست، از چیزی که درباره آن علم نداری از من پرس... در اصل این آیات در رابطه با دعاهای ابراهیم علیه السلام و نوح علیه السلام است که در هر دو می‌بینیم پیوندهای نسبی نفی شده است. این جریان ثابت می‌کند که امامت زعامت در اسلام يك پدیده موروثی نیست. از لحاظ تاریخی نیز این کار در صدر اسلام سابقه ندارد زیرا پیامبر علیه السلام اقتدار و زعامت و امامت را به شکل موروثی به اهل و خاندان خود انتقال نداد و برای فردی از اهل بیت خود از مردم بیعت نگرفت.

پس از رحلت پیامبر علیه السلام ابوبکر صدیق رضي الله عنه که قریشی مهاجر بود، خلیفه مسلمین شد، بعد از او یکی دیگر از مهاجرین، عمر رضي الله عنه خلیفه شد، پس از او عثمان رضي الله عنه و بعد از او علی کرم الله وجهه را مردم بخلافت برگزیدند. در آن دوره فرخنده هرگز قدرت به شکل موروثی انتقال نیافته است.

پس هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ اصولی انتقال قدرت به شکل میراثی در بین اعضای يك خانواده اساس اسلامی ندارد، برای گزینش شخصی به امامت و زعامت مواصفتی لازم است که در هر کی وجود

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

داشت مستحق آن است.

می بینیم ائمه ما با کسانی که به شکل موروثی قدرت را بدست آوردند به مخالفت پرداختند و با ایشان بیعت نکردند، چنانچه حضرت امام حسین رضی الله عنه با یزید بیعت نکرد، با آنکه در نتیجه این مخالفت با تمام اعضای فاملیش به شهادت رسید، ولی دست در دست یزید نگذاشت و با او بیعت نمود.

حضرت امام ابوحنیفه (رح) با چنین حکومتی از همکاری ابا و رزید، با آنکه به زندان کشانده شود، ولی حاضر نشد با چنین حکومتی همکاری کند، نه تنها همکاری نکرد بلکه کسانی را که علیه این حکومت سلاح برداشتند از لحاظ فکری و مالی کمک نمود. محمد نفس زکیه را از لحاظ فکری تأیید نمود و شاگردان خود را تشویب کرد که به صفوف او بپیوندند و از لحاظ مادی نیز آنانرا کمک نمود. همه این دلایل ثابت می کند که در اسلام امامت و زعامت قوم يك پدیده موروثی نبوده و نباید در میان اعضای يك خانواده دست بدست شود.

ب - تعیین زعامت بگونه تعیین ولیعهد

در مورد جواز یا عدم جواز تعیین ولیعهد توسط زعیم بر حال، خلاصه نظر اسلام چنین است که پیامبر علیه السلام رحلت می کند در حالیکه هیچ کسی را به عنوان جانشین انتخاب نکرد و در مورد هیچ کسی توصیه نمود، عمر رضی الله عنه به همین سنت حسنه پیامبر علیه السلام تمسک جست، چنانچه زمانیکه صحابه در وقت جراحتهش نزد او آمدند و تقاضا نمودند که کسی را به عنوان جانشین خلافت انتخاب کن، او در

جواب میگوید که اگر من کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب نکنم و از دنیا بروم، به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت به من بهتر بود، یعنی پیامبر علیه السلام، و اگر کسی را به عنوان جانشین نامزد کنم، به سنت کسی عمل کرده ام که او نیز به من بهتر بود، یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانشین خود را نامزد کرده مگر به مشوره اصحاب جلیل القدر، ابوبکر صدیق رضی الله عنه قبل از آنکه دار فانی را وداع بگوید با یاران و اصحاب جلیل القدر پیامبر علیه السلام مشوره نموده عده ای درباره عمر رضی الله عنه کاملاً موافق بودند مگر عده محدودی ملاحظاتی داشتند، ملاحظه شان این بود که عمر رضی الله عنه کمی جدی و متشدد است، ولی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قناعت شان پرداخت، عمر رضی الله عنه میگوید که اگر من کسی را به عنوان جانشین انتخاب کنم، به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت به من بهتر بود، ولی او ترجیح داد که هیچکسی را به جانشینی انتخاب نکند، بالاخره او را سخت زیر فشار گرفتند و مجبورش ساختند تا آنکه شش نفر را نامزد نمود که از میان این شش نفر یکی را به عنوان خلیفه انتخاب نمایند.

اولین خلیفه مسلمانان در يك اجتماع آزاد و معین که هر کسی میتواند در آن شرکت کند، البته نه در پشت دروازه های بسته و نه در قصر ریاست جمهوری، بلکه در يك اجتماع معین و آزاد که فرد فرد مدینه میتواند در آن شرکت کند، انتخاب شد، در این اجتماع پیشنهادات مختلفی در مورد انتخاب خلیفه ارائه شد، چنانچه مهاجرین گفتند که خلیفه باید از جمله مهاجرین باشد و عمر رضی الله عنه نسبت به همه شایسته تصدی این منصب است و در همانجا میخواست به دست او

بیعت کند، حضرت عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه نسبت به همه افضل است، پس او شایسته این منصب است، سپس همه با نظر او اتفاق کردند، عمر رضی الله عنه اولین کسی بود که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه توافق کرد سپس همهء افراد حاضر در آن اجتماع بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه توافق نمودند، ولی این توافق کافی نبود که او خلیفه مسلمین شود، باید مراسم دیگری صورت گیرد تا ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسماً به عنوان خلیفه مسلمین پذیرفته شود. اجتماع معن در مسجد دایر می شود، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در محضر همه می ایستد و خط مشی حکومت خود را بیان می کند، پس از این، فرد فرد با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت می کند پس از انجام این مراسم، ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسماً به عنوان خلیفه پذیرفته می شود، ولی با وجود اینکه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان خلیفه دوم در نتیجه بیعت معن و بدون اجبار و اکراه به طیب خاطر و رأی مردم در يك اجتماع آزاد انتخاب گردید، مگر او تا شش ماه رسماً به عنوان خلیفه کار نکرد و میگفت که مردم یمن تا هنوز از بیعت خویش اطمینان نداده اند، به دلیل عدم بیعت يك جزء خلافت اسلامی یعنی اهالی یمن، ابوبکر صدیق رضی الله عنه تا شش ماه رسماً به عنوان خلیفه رسمی و وظیفه خود را اشغال نکرد. بعد از بیعت اهالی یمن، ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسماً به عنوان خلیفه کار خود را آغاز نمود. اگر جانشینی از قبل توسط پیامبر علیه السلام تعیین می شد، هرگز ممکن نبود که صحابه (کسانی که به دست پیامبر تربیه شده اند) در مورد انتخاب خلیفه آرای مختلفی ارائه کنند، باید همه مطلع می بودند، ضرورت به دایر شدن يك

انتخاب زعامت در اسلام ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

اجتماع نبود، تدویر این اجتماع و ارائه نظریات و پیشنهادات مختلف نشان میدهد که پیامبر علیه السلام کسی را از قبل به عنوان جانشین خود و خلیفه انتخاب نکرده است.

همچنان این جریان نشان میدهد که در مورد طریقه انتخاب خلیفه دستور ثابت و مشخصی از قبل صادر نگردیده بلکه به صوابدید مردم گذاشته شده است. چنانچه می بینیم که چهار خلیفه از چهار طریقه مختلف انتخاب می شوند. پس طریقه انتخاب خلیفه هم به صوابدید خود مسلمان و مطابق به ظروف و شرایط مسلمین گذاشته شده است. اگر اینها دو نفر اند و به سفر میروند با هم توافق می کنند تا یکتا را به عنوان امیر خود انتخاب کنند که امیر سفر شود. اگر اینها اهالی يك قریه اند با هم در مسجد گرد می آیند و کسی

را از میان خود، خلیفه انتخاب می کنند. اگر تعدادشان بیشتر شد مثل زمان حضرت عثمان رضی الله می بینیم که رأی گیری (استفتاء) صورت میگیرد. حضرت عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه از اهالی مدینه پرسید: کدام یکی مستحق خلافت است، چه کسی را بر دیگری ترجیح میدهند، حضرت عثمان رضی الله عنه را یا حضرت علی کرم الله وجهه را؟ و آنگاه اعلان می کند که اکثریت اهالی مدینه به خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه رضایت داده اند، لهذا خلافت او را اعلان می کنم. پس طریقه انتخاب امیر و زعیم به صوابدید خود مسلمانان گذاشته شده است، می بینیم در اولین اجتماع معن و آزاد، عمر رضی الله عنه به عنوان نامزد خلافت پیشنهاد می شود، ولی او خوددای می کند، دومین نامزد به توافق همه پذیرفته می شود، ولی توافق این اجتماع برای زعامت و

امارت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کافی شمرده نمی شود بلکه فردا باید در مسجد در محضر همه، در جلسهء مععلن که همه در آن شرکت دارند خود مردم بدون اکراه و اجبار با خلیفه بی که نامزد شده بیعت کنند که بدینترتیب خلافت او رسمی و مسلم خواهد شد، می بینیم که نامزدی و بیعت هر دو در اجتماع مععلن و آزاد صورت گرفته، پس خلافت امری نیست که عده بی محدود در يك گوشه ئی و در خلوتی بنشینند و کسی را به عنوان زعیم و امیرانتخاب کنند.

به همین خاطر است، زمانیکه به حضرت علی کرم الله وجهه پیشنهاد کردند که بعد از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه تو مستحق خلافت می باشی، او می گوید که اگر موضوع از این قرار است، باید در اجتماع مععلن و در مسجد فیصله شود، در خلوت پیشنهاد عده ای را نمی پذیرد و این فیصله را شرعی و جائز نمی شمارد، این جریان هم نشان میدهد که انتخاب خلیفه باید در اجتماع علنی که همه بتوانند در آن شرکت کنند صورت بگیرد.

این جریان يك موضوع مهم دیگری را ثابت می کند و آن اینکه بیعت يك امر شکلی نیست که بعد از این که کسی به عنوان زعیم و امیر انتخاب شد، مردم مجبور اند و لزوماً باید بروند و به دست او بیعت کنند، بعد از انتخاب امیر و زعیم بیعت به حیث يك پدیده شکلی انجام نمی شود. بلکه اصلاً بیعت برای امارت يك کسی شرط لازمی است، بدون بیعت، امارت هیچ کسی، شرعی و جائز نبوده و امارتش مسلم نیست. با کسی که مردم به طیب خاطر، بدون فشار و اکراه بیعت نکنند امارت او از هر طریقی که به قدرت رسیده مسلم نیست.

عده ای گمان می کنند که بیعت يك کار شکلی است، بعد از اینکه کسی به حیث امیر انتخاب شد باید بیاید به مسجد و هر کسی بر دست او دست بگذارد و بیعت کند، نه خیر اصلاً بیعت است که امارت یکی کسی را مسلم می سازد، بعد از انجام بیعت است که کسی امیر می شود، بیعت را باید مردم خودشان در يك اجتماع آزاد و بدون اکراه و اجبار انجام دهند و کسی را که مستحق خلافت می شمارند، به دست او بیعت کنند.

بیعت می شود دست به دست صورت نگیرد، بیعت در غیاب کسی و از دور نیز قابل اعتبار است، چنانچه اهالی یمن از همانجا به حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه بیعت می فرستند. اساساً بیعت به معنی رضایت بر امارت کسی است، نه يك امر شکلی. ابوبکر صدیق رضي الله عنه را اهالی مدینه بعنوان خلیفه انتخاب کردند و اهالی همهء ولایات مفتوحهء جزو خلافت اسلامی، بیعت شانرا فرستادند. بیعت برای امارت يك کسی شرط اساسی است، بدون بیعت، کسی امیر نمی شود و بیعت یعنی رضایت مردم بر امارت و خلافت کسی.

عده بی ازصحابه با ابوبکر صدیق رضي الله عنه برای مدتی بیعت نه کردند، ملاحظاتی داشتند، هیچ کسی از صحابه اینهایی را که بیعت نکرده اند، باغی نه شمرده، بر عکس در پی اقناع شان بر آمدند، تلاش میکردند که قانع و راضی شوند. بخاطر خلافت ابوبکر صدیق رضي الله عنه کسی به زندان کشانده نشد، کسی اعدام نشد، کسی به این دلیل باغی تلقی نشد که ابوبکر صدیق رضي الله عنه بیعت نکردند و به بیعت با او قانع نبودند، ملاحظاتی داشتند و دیگری را مستحق تر می شمردند، این

عده نیز بالاخره قانع شدند و بیعت کردند.

این جریان نشان میدهد که بغاوت این نیست که کسی با امیری موافق نباشد، هر کی با امیری بیعت نمی کند، باغی شمرده نمی شود، بغاوت بعد از بیعت مطرح است، با کسیکه تو بیعت کردی و او را مستحق خلافت و زعامت شمردی، بعداً اطاعت نه کردی و او را مستحق خلافت و زعامت شمردی، بعداً اطاعت نه کردی و نا فرمانی نمودی، این است بغاوت. ولی از نظر اسلام برای هیچ کسی جایز نیست که بدون بیعت زندگی کند، برای هیچ کس جایز نیست که در يك گوشه ي از دنیا بدون اینکه به دست امیری بیعت کرده باشد، زندگی کند، اگر دو نفر اند، سه نفراند، اجتماعی بزرگ اند یا کوچک، این اجتماع باید يك اجتماع منظم باشد، قائد، امیر و زعيم داشته باشد، اگر به سفر می روند یکی را به عنوان امیر خود انتخاب کنند، باید با صالح ترین فرد بیعت صورت بگیرد. خلاصه اینکه طریقه انتقال قدرت در يك خاندان به شکل موروثی از پدر به پسر، طریقه اسلامی نبوده، مغایر سنت پیامبر، مغایر منهج صحابه و خلفای راشدین و مغایر اصول و اساسات اسلامی است.

همچنان انتخاب ولیعهد و جانشین به نحویکه زعيم موجود از دیگران به جبر و اکراه برای کسی بیعت بگیرد ناجایز است.

ج - تعیین زعامت توسط نجبگان جامعه

تا اینجا در رابطه با دو طریقه انتخاب زعامت بحث صورت گرفت با توجه به نصوص و دلایل تاریخی ثابت گردید که این دو طریقه، غیر اسلامی است.

یعنی انتقال قدرت به شکل موروثی در يك فامیل از پدر به پسر و همچنان انتخاب و ولیعهد و جانشین توسط امیر موجود بدون مشوره با مردم تو تحمیلش بر امت مخالف سنت و مغایر منهج خلفای راشدین میباشد.

امروز در مورد دو طریقه دیگر انتخاب امیر صحبت می کنیم:

یعنی اینکه عده یی از اشراف و صنایع و نجبگان جامعه گردهم آمده توافق کنند و کسی را از میان خود به عنوان امیر و زعیم انتخاب نمایند، یا عده ای از ارباب اقتدار و متنفذین در جامعه با هم سازش کرده قدرت را میان خود توزیع کنند و یکی را از میان خود به عنوان زعیم و امیر انتخاب کنند و بعد این نظام را از طریق زور و اعمال قوه بر مردم تحمیل نمایند. بیائید ببینیم که آیا این دو طریقه جایز است یا نه؟ و حکم اسلام در این مورد چیست؟ عده یی به این عقیده اند که می شود نجبگان جامعه و اهل رأی و اهل حل و عقد با هم بنشینند و کسی را از میان خود به عنوان زعیم و رهبر انتخاب کنند. حتی مبالغه می کنند و میگویند در يك جامعه اسلامی اگر پنج نفر با هم بنشینند و کسی را به عنوان امیر انتخاب کنند همهء مردم مکلف اند از این امیر اطاعت کنند.

اینها به این دلیل استناد می کنند که چون حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ثقیفه بنی ساعده در اولین اجتماع بعد از رحلت پیامبر علیه السلام توسط عده معدودی از اهالی مدینه منوره به عنوان خلیفه انتخاب شد، بناءً این درست است که در يك جامعه اسلامی اهل حل و عقد با هم جمع شوند و کسی را به عنوان خلیفه انتخاب کنند.

این استدلال ظاهر خوب دارد ولی به چند دلیل ضعیف است، کسانیکه از حقایق تاریخی و سیرت نبوی اطلاع دقیق ندارند، گمان می

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

کنند که شاید با توجه به این جریان، انتخاب امیر توسط عده معدودی
جائز باشد.

ولی بیائید ببینیم این استدلال تا چه پیمانۀ ضعیف است:

اولاً این اجتماع، در واقع حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به
عنوان خلیفه نامزد کرد، بین انتخاب امیر و نامزد شدن آن فرق است. در
این اجتماع ابوبکر صدیق رضی الله عنه توسط مردمیکه جمع شده بودند به
عنوان خلیفه توظیف نشده بلکه نامزد گردیده، ثانیاً این اجتماع يك
اجتماع عام بود، اجتماع آزاد که فرد فرد میتوانست در آن شرکت
کند، اجتماع مشتمل بر شخصیت های برگزیده و نخبه جامعه نبود بلکه
به مجردیکه شنیدند پیامبر علیه السلام رحلت فرموده، از اهالی مدینه هر
کسی موجود بود، در يك محلی جمع شدند و به شور پرداختند، ابوبکر صدیق
و عمر رضی الله عنه مصروف مراسم تکفین و غسل پیامبر علیه السلام
بودند، وقتی شنیدند که اجتماع دایر شده است، خود را به سرعت به این
اجتماع رساندند و در بحث شرکت کردند. اجتماع مذکور هرگز اجتماع
مشتمل بر نخبه ها مشتمل بر شخصیت های برگزیده نبود، بلکه يك
اجتماع عام و آزاد بود که فرد فرد میتوانست در آن شرکت کند، چنان
نبود که عدهء مخصوصی در میان اهالی مدینه منوره انتخاب شده باشند،
بعد اینها در جایی جلسه گذاشته و کسی را به عنوان امیر انتخاب نموده
باشند. از جریانات بعدی به وضوح معلوم می شود که اجتماع مذکور
فقط اجتماع شور و مذاکره بود که در آن آرای مختلفی ارائه شد و در
پایان امر همهء مردم حاضر در این اجتماع، حضرت ابوبکر صدیق رضی
الله عنه را برای خلافت او به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین به اجتماعی دیگر

(اجتماع رسمی مسجد) موکول گردید.

پس اجتماع اول اجتماعیست برای نامزد خلافت و اجتماع دومی که اجتماع رسمیست مربوط می شود به انتخاب و تعیین امیر و خلیفه. در این اجتماع که بیعت نیز صورت میگیرد، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان خلیفه رسمی مسلمانان تعیین می شود. در اجتماع نخستین او به عنوان خلیفه انتخاب نشده، اگر چنین می بود، نباید اجتماع دوم دایر می شد.

در اجتماع دوم همه مردم به خلافت او رضایت میدهند و به دست او بیعت می کنند و او را به عنوان خلیفه می پذیرند، پس از اجرای مراسم بیعت است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان خلیفه مسلمین تعیین می شود.

استدلال بر اجتماع تقیفه بنی ساعده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن نامزد گردید و تأکید بر این که عده معدودی از اهل علم و اهل حل و عقد میتوانند خلیفه را انتخاب کنند، استدلال نهایت ضعیف و بی مورد است، اصلاً اجتماع نخستین يك اجتماع غیر مترقبه و ناگهانیست، همینکه مردم می شنوند پیامبر علیه السلام رحلت کرده به خاطر اینکه با بد نظمی مواجه نشوند و برای آنکه پیامبر علیه السلام ارشاد فرموده بود که برای آنها جائز نیست يك لحظه بدون امیر زندگی کنند خواستند هرچه زودتر خلیفه خود را انتخاب کنند، حتی مراسم غسل و تدفین پیامبر علیه السلام را میگذرانند، دنبال آن میروند تا هر چه زودتر خلیفه و امیر خود را انتخاب کنند، نه در مورد محل اجتماع از قبل تصمیمی گرفته شده بود، نه در مورد اجندای بحث اجتماع و نه در مورد اینکه چه شخصیت هایی در

آن شرکت کنند، اگر اجتماع و نه در مورد اینکه چه شخصیت هایی در آن شرکت کنند، اگر اجتماعی به این شکل دائر می شد که از قبل مشترکین آن انتخاب و تعیین می شدند و محل و موضوع آن از قبل تثبیت می بود و همین شخصیت های محدود به آن دعوت می شدند و در نتیجه شور و کنکاش این اجتماع، خلیفه و امیری انتخاب میگردید، حال حق داشتیم که استدلال کنیم عده بی از اهل رأی و اهل حل و عقد میتوانند امیر و خلیفه مسلمانان را انتخاب کنند، در حالیکه واقعیت موضوع به این شکل نبود بلکه در يك اجتماع خود جوش و آزاد که مردم مدینه منوره همه حق شرکت در آن را داشتند، نامزدی خلیفه صورت گرفت.

معقول نیست که به استناد واقعه تاریخی مزبور استدلال گردد و سعی شود ثابت کنند که عده معدودی از نجبگان و شخصیت های برگزیده اجتماع میتوانند برای امت و جامعه اسلامی خلیفه و زعيم انتخاب کنند.

دلیل دیگری که این گروه بر آن استناد می کنند اینست که حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه قبل از وفاتش با عده محدودی از اهل رأی مدینه منوره مشوره می کند و از آنها می پرسد که نظر شما در مورد خلافت حضرت عمر رضي الله عنه چیست؟ اکثر آنان رأی موافق میدهند ولی عده ئی در مورد حضرت عمر رضي الله عنه ملاحظاتی ارائه می کنند و میگویند او کمی متشدد است. ابوبکر صدیق رضي الله عنه قناعت آنان را فراهم می کند، بالاخره همه به این رضایت میدهند که پس از ابوبکر صدیق رضي الله عنه حضرت عمر رضي الله عنه خلیفه مسلمین باشد. این گروه بهمین قضیه استناد می کنند و میگویند که می شود در جامعه اسلامی عده محدودی از اهل رأی خلیفه و زعيم مسلمانان را انتخاب

کنند!! در این رابطه باید به چند نکته توجه داشت:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه منتخب مردم است، قاطبه امت بر خلافت او رضایت دارند، به دست او بطور مستقیم یا غیر مستقیم بیعت کرده اند، او به عنوان خلیفه منتخب امت قبل از وفاتش با عده ای به مشوره می‌نشیند و نظرشان را در مورد خلیفه ای که جانشین او شود، معلوم می‌کند. کسانی که ملاحظه دارند به قناعت شان می‌پردازد، سپس او خلیفه را قبل از وفاتش نامزد می‌کند. گویا حضرت عمر رضی الله عنه توسط خلیفه بر حال و بعد از مشوره با اهل رأی مدینه به عنوان خلیفه نامزد شده است.

اقدام حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در واقع بمعنی تجویز شخصی در مورد نامزد آینده بود او فقط پیشنهادی ارائه کرده و درباره این پیشنهاد با عده ای به مشوره نشست، به ملاحظات آنها جواب گفته، قناعت ایشان را فراهم کرده است، هر چند نامزدی حضرت عمر رضی الله عنه توسط حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه اولین خلیفه مسلمین صورت گرفته هرگز به معنای تعیین او به حیث خلیفه نیست و با این کار خلافتش مسلم نمی‌شود بلکه مراسم دیگری لزوماً باید اجرا شود تا عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه رسمی مسلمین پذیرفته شود، به مسجد می‌آید و در اجتماع بزرگ و مععلن در محضر همه مردم، که فرد فرد می‌توانست در آن شرکت کند و هیچ مانعی هم نبود، جلو هیچ کسی را نمی‌گرفتند، هر کسی که به سن بلوغ رسیده بود می‌توانست در این اجتماع شرکت کند، در آن اجتماع آزاد و مععلن، حضرت عمر رضی الله عنه سخنرانی کرد و خط مشی حکومت خود را توضیح داد، مردم به

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

خلافت او رضایت میدهند، بعد یکی پی دیگری به دستش بیعت می کنند و پس از اجرای این مراسم، عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه پذیرفته می شود.

حقیقت امر این است که در مورد انتخاب امیر توسط عده محدودی هیچ نص شرعی و دلیل تاریخی از صدر اسلام وجود ندارد، بیائید بنگریم که این نظریه از کجا و در کدام مرحله تبارز کرده است؟

این نظریه پس از دوره درخشان خلفای راشدین، در ادوار بعدی تبلور یافت و سپس به شکل رأی مقدسی در آمد، یعنی زمانیکه زعماء و امراء خواستند قدرت به خاندان شان مختص گردد و بالترتیب باز پدر به پسر به شکل موروثی انتقال یابد، در این مرحله است که این نظریه تبلور می یابد و عده ای هم از این نظریه به دفاع می پردازند و به نفع آن استدلال می کنند، بالاخره به شکل نظریه و رأی مقدسی در می آید.

آثمائی که از تاریخ اسلام آگاهی کافی ندارند، استدلال می کنند که می شود عده محدودی از افراد جامعه، عده ای نخبه، اشراف، صنایع، اهل رأی و اهل حل و عقد با هم به توافق برسند و کسی را از میان خود به عنوان امیر و زعیم انتخاب کنند، در حالیکه یکی از خصوصیات عمده نظام در صدر اسلام، مردمی بودن نظام و نفی همه امتیازات طبقاتی و تساوی حقوق میان مردم بود که پیامبر علیه السلام بر آن تأکید داشت و می فرمود: مردم با هم برابر اند، همه از يك پدر و مادر به دنیا آمده اند، همه دارای حقوق مساوی اند، هیچ یکی بر دیگری برتری و امتیازی ندارد، مگر به تقوی. و تقوی هم به این معنی نیست که به سبب آن به یکی امتیاز داد و دیگری را از حق مسلمش محروم کرد.

انتخاب زعامت در اسلام ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

همین که می بینیم همهء خلفای ما در اجتماع عام انتخاب شدند و بیعت شرط لازمی امارت بود، این ثابت می کند که نظام در صدر اسلام مردمی بوده و امتیازات اعمال نمی شد، تبعیض صورت نمی گرفت، همهء تصامیم مهم چون جنگ، صلح و انتخاب امیر و اجرای مراسم بیعت در مسجد و در اجتماع عام و در حضور همهء مردم صورت می گرفت.

د- تعیین زعامت توسط قدرتمندان

عده ای معتقداند که جمعی از متنفذین و صاحبان رسوخ در جامعه میتوانند با هم توافق نموده زعیم و رهبر را انتخاب و قدرت را میان خود تقسیم کنند و نظام دلخواه شانرا از طریق اعمال قوه بر سائر مردم تحمیل نمایند، متأسفانه این گروه دو حالت متفاوت و کاملاً جدا از هم را که هر کدام آن احکام مستقل و جداگانه دارد، بنا بر عدم آگاهی خلط می کنند، در جایی که نظام، غیر اسلامی است می شود طریقه ای را انتخاب کرد و با چگونگی انتخاب امیر در داخل اجتماع اسلامی و میان مسلمانان عمیقاً تفاوت و اختلاف دارد.

ولی در جامعه ای که زمامداران از طریق اعمال قوه، مخالفین شان را سرکوب نموده به قدرت رسیده اند، در چنین اجتماعی چاره نی جز توسل به قوه برای تعویض این نظام مستبد غیر اسلامی به یک نظام اسلامی و مردمی وجود ندارد.

ولی به هیچ صورتی نمی توان شیوه تعویض نظام از طریق اعمال قوه در جامعه را که قدرت به دست زورگویان است به حیث شیوه شرعی و جائز برای انتخاب امیر میان مسلمانان برگزید و با استناد به آن استدلال

کرد، ما در این رابطه دلایلی داریم: پیامبر علیه السلام مطالبه زعامت و تلاش برای رسیدن به قدرت را تحریم کرده است. چنانچه می فرماید:

و عن عبدالرحمن ابن سمرة رضى الله عنه قال، قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا عبدالرحمن ابن سمرة لاتسئل الامارة فان كان عطيتها من غير مسئلة اعنت عليها و ان اعطيتها عن مسئلة و كلت اليها.

از عبدالرحمن بن سمرة روایت است که پیامبر علیه السلام فرمودند: ای عبدالرحمن! امارت را مطالبه مکن، زیرا اگر امارت بدون خواهشت به تو سپرده شود، خداوند با تو در آن کمک می کند (تو را تنها نمی گذارد) یعنی اگر بدون مطالبه، تلاش و شوق رسیدن به قدرت، منصب امارت به تو سپرده شد، خداوند ترا کمک می کند، ولی اگر این منصب در نتیجه تلاش و مطالبه تو برایت سپرده شد، خداوند تو را به آن حواله می کند و با تو کمک نمی کند. در احادیث دیگری نیز به این مطلب اشاره شده است، به کسی که امارت بدون مطالبه داده شد، خداوند ملکی را برای رهنمائی و یاری او مؤظف می سازد، ولی اگر امارت در نتیجه مطالبه و تلاش برای رسیدن به آن، به کسی سپرده شد، خداوند از کمک با او اظهار برائت می کند و او را به نفس خودش حواله می کند.

همچنان حضرت ابو هریره رضى الله عنه می فرماید که رسول الله صلى الله عليه و سلم فرموده اند:

"اولین سه نفری که به جهنم داخل میشوند به من نشان داده شده اند که اینها اند: امیر مسلط یعنی امیری که از طریق اعمال قوه و زور، بدون رضایت و بیعت مردم بر آنان مسلط شده است و صاحب ثروتی که حق

خدا را در مال خود ادا نمی کند یعنی ثروتمند است، مال و دولت دارد، ولی حقی را که در آن مال بر او فرض شده ادا نمی کند و دیگری فقیر فخور، یعنی فقیرمتکبری که با وجود فقر و نیازمندی، کبر می کند، این سه گروه اولین کسانی اند که وارد جهنم میشوند.

قرآن عظیم الشان در این رابطه می فرماید: این خانه آخرت "بمشت" را برای کسانی ساخته ایم که در زمین به فکر علو و برتری نیستند، نمی خواهند که به قدرت برسند، نمی خواهند برتری خود را بر دیگران تحمیل کنند و خواهان فساد در زمین نیستند، عاقبت نیک از همین مردم متقی و پرهیزگار است، مردمی که نه در پی رسیدن به قدرت اند، نه خود را نسبت به دیگران برتر و بهتر می شمارند و نه در زمین مایه فساد می شوند.

هیچنان قرآن عظیم الشان همین صفت را در شخصیت حضرت موسی علیه السلام بررسی می کند و می فرماید: به یاد آرید زمانی را که پروردگارت به موسی علیه السلام گفت: به سوی این قوم ظالم بیا (در اینجا کشمکش میان حق و باطل است، برای مبارزه با ظلم به سوی قوم فرعون بیا) آیا حذری نمی کنند (از انجام کفر، بغاوت و فساد خود نمی ترسند؟) موسی علیه السلام در حالیکه دعوت شده و به عنوان پیامبر بسوی قوم فرستاده می شود، به عنوان زعیم، امیر و امام مردم انتخاب شده، میگوید: پروردگارا! می ترسم که قومم، مرا تکذیب کنند، چون مدتی را در قصر فرعون گذرانده، تشویش دارد که مبدا مردم نسبت به او بد گمان باشند و بگویند که شوق رسیدن به زعامت و قدرت را از آنجا فرا گرفته، از قبول این مأموریت خودداری نموده میگوید:

می‌ترسم قوم مرا تکذیب کند (و یضیق صدری) و سینه ام تنگ می‌شود، برای امامت مردم و رهبری و قیادت حوصله فراخ و سعه صدر لازم است که من از این صفت محروم، سینه ام تنگ می‌شود، حوصله ام کم است، (و لا ینطلق لسانی) و طلاقت زبان ندارم (برای قیادت و زعامت، فصاحت لازم است، من از آن فصاحتی که لازمه قیادت و زعامت است محروم هستم،) زبانم نمی‌جنبید، (فارسل الی هارون) پس این منصب را به سوی هارون بفرست (او شایسته این منصب است، او نسبت بمن فصیح و شایسته تر است.) (و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون) من متهم به قتل می‌باشم، حالا این مردم بر من دعوی دارند (برای رهبر و قائد اعتماد فیما بین او و مردم ضروری است) موسی علیه السلام می‌گوید میان من و مردم اعتماد وجود ندارد، مردم بر من ادعای قتل دارند، می‌ترسم مرا در برابر آن عمل به قتل برسانند و آنگاه نتوانم این رسالت و پیام را موفقانه به انجام برسانم. می‌بینیم حضرت موسی علیه السلام از قبول منصب امامت اجتناب می‌کند، نسبت به خود برادرش را شائسته این مقام می‌شمارد، از حمل بار سنگین رسالت اظهار عجز می‌کند، دلایل ارائه می‌کند تا او را ببخشند و در عوض، کسی دیگری را برای امامت انتخاب کنند.

در صورتیکه مطابله امامت و زعامت ناجائز باشد و خدا و پیامبرش آنرا پسندند شما بگوئید کسیکه برای زعامت تلاش می‌کند انجام او چه خواهد بود؟ در حالیکه پیغمبر علیه السلام می‌فرماید: کسی که برای رسیدن به قدرتت تلاش ورزید، این شوق و مطالبه را داشت، از تأیید خدا جل شأنه محروم است، خدا او را به نفس خودش حواله می‌کند. پس

کسی که برای رسیدن به قدرت راه سازش را انتخاب کند، به اعمال قوه متوسل شود انجام او چه خواهد بود و حکم چنین شخصی از نظر اسلام چیست؟ حدیثی از پیامبر علیه السلام است که انجام چنین شخصی را چنین نشان دهی می کند، آنجا که می فرماید: کسی که در مسجد قریه ای امام مردم است ولی مردم بر امامت او راضی نیستند، آن امام مورد لعنت خداست. کسی که بر امامت خود در يك مسجد قریه اصرار می ورزد، در حالیکه مردم بر امامت او رضایت نمی دهند، مورد نفرین و لعنت خداست! حال بگوئید انجام کسی که با زورگویی و کشتار مردم به قدرت می رسد و عده محدود ارباب اقتدار با هم سازش نموده حکومت را میان خود تقسیم می کنند و مردم بر امانت، زعامت و قیادت آنها رضایت ندارند، انجام آنها چه خواهد بود؟

از این نصوص به وضوح فهمیده می شود که این هر دو طریقه، نیز از نظر اسلام ناجائز است، انتخاب امیر توسط عده محدودی از نجبگان و اشراف و اهل رأی و اهل حل و عقد و یا انتخاب زعیم توسط قدرتمندان و تحمیلش از طریق اعمال قوه، از دیدگاه اسلام ناجائز، مغایر سنت پیامبر علیه السلام، مخالف نصوص و مغایر منهج صحابه و خلفای راشدین است. عجیب است که با وجود مشاهده همه این نصوص، کسی از نظر رسیدن به قدرت از طریق اعمال قوه و سازش با قدرتمندان اجتماع جانبداری کند. نتیجه این دو بحث این است که در اسلام زعامت و رهبری يك پدیده موروثی نیست که در يك فامیل و خاندان از پدری به پسری به شکل ارثی انتقال یابد، همچنان انتخاب ولیعهد و جانشین توسط خلیفه یا امیر و زعیم موجد و تحمیلش از طریق جبر بر مردم و انتخاب امیر توسط

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

عده محدودی از نخبه ها و یا انتخاب زعیم و رهبر توسط قدرتمندان و متنفذین جامعه و تحمیلش بر مردم، این همه با نصوص اسلامی تصادم می کند و مغایر سنت پیامبر علیه السلام و منهج خلفای راشدین و صحابه پیامبر میباشد.

هـ — طریقه اسلامی انتخاب زعامت در جامعه اسلامی

اگر به یاد داشته باشید در خطبه های گذشته در مورد طریقه انتخاب زعیم و رهبر در روشنایی آیات قرآن عظیم الشان، سنت پیامبر علیه السلام، احادیث و منهج خلفای راشدین صحبت کردیم که عبارت بودند از:

- ۱ — انتقال قدرت به شکل موروثی در يك فامیل از پدری به پسر.
- ۲ — زعیم و رهبر بر حال و موجود کسی را به عنوان ولی عهد تعیین کند. بعد از مردم به زور و جبر برای این ولی عهد بیعت بگیرد.
- ۳ — نخبگان جامعه، شخصیت های برگزیده اجتماع، اهل رأی یا به اصطلاح اهل حل و عقد در جامعه گردهم بیایند و کسی را از میان خود به عنوان زعیم و رهبر انتخاب کنند، بعد مردم را مکلف به بیعت با این امیر و زعیم دلخواه عده محدودی از نخبگان و برگزیده های جامعه کنند.
- ۴ — قدرتمندان جامعه، صاحبان زور و زر با هم توافق کنند و یکی را از میان خود به عنوان زعیم و رهبر انتخاب کنند، قدرت را میان خود توزیع و نظام و حکومت دلخواه شان را بر مردم از طریق اعمال قوه تحمیل کنند و مردم را به اطاعت از این نظام و به بیعت با این زعیم و رهبر مجبور بسازند.

انتخاب زعامت در اسلام ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

ما در روشنایی نصوص اسلامی این را ثابت کردیم که این چهار طریقه غیر اسلامی و مغایر نصوص و سنت پیامبر و مخالف منهج خلفای راشدین است.

پس طریقه اسلامی کدام است؟ اسلام حق انتخاب امیر را به عنوان کی سپرده است؟ زعیم باید از طریق کدام مرجع انتخاب شود؟ امروز این موضوع را در روشنایی نصوص، آیات و منهج صاحبه T بررسی می کنیم. قرآن می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ
النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
سَمِيعًا بَصِيرًا *

النساء: ۵۸

یقیناً خداوند به شما امر می کند که امانتها را به اهلیش بسپارید. "به اتفاق همه مفسرین هدف از امانت در اینجا قیادت، زعامت، رهبری، امامت و امارت است" و زمانیکه بین مردم حکم می کنید (این منصب به شما سپرده شد شما امام، امیر، زعیم و رهبر مردم شدید، خداوند به شما امر می کند که در آنصورت) به عدل حکم کنید. دو موضوع قابل توجه است:

اول: مردم مکلف شده اند که زعیم شانرا انتخاب کنند و امانت را به اهلیش بسپارند.

دوم: زعیم یا حاکم مکلف است در اثنای قضاوت میان مردم به عدل حکم و قضات کند.

در این آیه مبارکه به چند مطلب اساسی و بنیادی در رابطه با انتخاب

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

زعیم و رهبر ارشاره شده است:

نخست اینکه خطاب عام است، متوجه همه امت است. خداوند جل شأنه همهء امت را به صیغه یأمرکم مخاطب می سازد، مخاطب این امر همه اند نه عده ای محدودی، نه نخبه ها نه برگزیده ها در اجتماع و نه هم اهل رأی جامعه، بلکه خطاب متوجه همه است، چنانچه می فرماید:

ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها...

پس این مسؤولیت همه است و خداوند جل شأنه همهء امت و همهء مسلمانان را مکلف به این می سازد تا امانت منصب امارت، زعامت و رهبری و قیادت اجتماع را بکسی که اهلش است بسپارند.

دومین مطلب اساسی که در این آیه به آن اشاره شده این است که تشخیص اهل این منصب نیز کار امت است. اینها باید ببینند که چه کسی واجد شرائطی است که برای امارت ضروری است.

پس هم اعطای این منصب، وظیفه و واجب امت است و هم تشخیص اهل این منصب، باید مردم خودشان ببینند که چه کسی واجد شرائط امارت و زعامت در یک جامعه اسلامیست تا این امانت را به او انتقال بدهند. همچنان قرآن عظیم الشان در این آیه می فرماید: که این نه تنها حق مردم است بلکه واجب شان است. این مسؤولیت و مکلفیت است زیرا به صیغه امر ذکر شده است، بهمین خاطر است که پیامبر علیه السلام می فرماید:

اگر شما دو نفر هم باشید یکی را از بین خود امیر انتخاب کنید برای هیچ مسلمانی جایز نیست که در یک گوشه دنیا زندگی کنید مگر اینکه بدست امیری بیعت کرده باشد.

انتخاب زعامت در اسلام ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

کسیکه بمیرد در حالیکه بدست کسی بیعت نکرده مرگ او مرگ جاهلیت است.

چون خداوند جل شأنه امر کرده پس شما حتماً باید کسی را از میان خود برای زعامت، رهبری و قیادت انتخاب کنید و این امانت را به او بسپارید.

تشخیص شخصیت واجد شرائط احتمال هر نوع شك و شبه ای را نفی می کند این حقیقت را ثابت می نماید که انتخاب امیر حق و واجب امت است. حضرت عمر رضي الله عنه جراحت برداشت، صحابه آمدند و گفتند کسی را باید جانشین خود انتخاب کنی، فرمود: اگر من کسی را جانشین خود انتخاب نکنم و این دنیا را ترك بگویم به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت به من بهتر بود، یعنی پیامبر علیه السلام، چون پیامبر علیه السلام رحلت کرد بدون اینکه کسی را بعنوان خلیفه نامزد کند و یا به صحابه درباره کسی توصیه ای کند، او خواست به این سنت عمل کند و کسی را جانشین خود انتخاب نکند، صحابه فشار آوردند و او را وادار کردند که باید کسی را نامزد کند او گفت که اگر من کسی را نامزد کنم به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت به من بهتر بود، یعنی ابوبکر صدیق رضي الله عنه.

او نمیخواست کسی را نامزد و تعیین کند ولی فشار زیاد صحابه او را وادار ساخت تا بالاخره از شش نفر نام برد و آنها را مؤظف بسازد که بعد از وفاتش به شوری بنشینند و کسی را از میان خود بعنوان خلیفه نامزد کنند. به پسر خود گفت:

در این جلسه میتواند شرکت کند ولی حق ندارد که بعنوان امیر

انتخاب شود، او گفت: از خانواده عمر یکی کافیست، اگر کار خوبی کرده برایش کفایت می کند و اگر گناهی از او سر زده خداوند جل شأنه برای او عفو کند. از خاندان عمر يك خلیفه کافی است، او نخواست از فامیل خود کسی را بعنوان خلیفه نامزد کند، صحابه را مکلف ساخت که اینها حتماً باید یکی را از بین خود نامزد کنند، بالآخره بعد از مشوره های طولانی سه نفر به نفع دیگران استعفا کردند، از میان سه نفر باقیمانده حضرت عبدالرحمن نیز استعفا کرد، بعد اختیار فیصله میان حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت علی کرم الله وجهه به حضرت عبدالرحمن ابن عوف سپرده شد و او سه شبانه روز مکمل میان اهالی مدینه منوره به استفتاء پرداخت، از فرد فرج پرسید، از مرد و زن و هر جایی که برایش میسر بود رفت و با هر کسی که میتوانست مشوره کرد، تا ببیند که اکثریت اهالی مدینه منوره به خلافت کدام یکی از این دو کاندید و نامزد خلافت رضایت میدهند، بعد از سه روز مشوره و استفتاء و رأی گیری از اهالی مدینه درك کرد که اکثریت اهالی مدینه به خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه رضایت میدهند. در روایات می آید که در این سه شبانه روز حضرت عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه به خواب نرفت، مگر ساعات محدودی، بالآخره مردم در مسجد جمع میشوند و حضرت عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه یکبار دیگر از این دو نفر تعهد میگیرند که با فیصله او موافقه می کنند، او در مسجد اعلان کرد که اکثریت اهالی مدینه منوره به خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه رضایت میدهند، به این خاطر من او را بعنوان خلیفه اعلان می کنم، بعد مردم همه با حضرت عثمان رضی الله عنه بیعت می کنند و او بعنوان خلیفه مسلمین

پذیرفته می شود.

انتخاب حضرت عثمان رضی الله عنه در نتیجه استفتاء و به اصطلاح امروزی ما انتخابات و رأی گیری، (اینکه رأی فرد فرد پرسیده شود و از هر یکی فتوی بگیرد) صورت گرفت. استفتاء در مورد حضرت عثمان رضی الله عنه دلیل واضح و بارزی است برای اینکه انتخاب امیر باید توسط مردم صورت بگیرد. این جریان چند مطلب اساسی را نشان میدهد:

اول اینکه اگر مسلمانان در يك مقطعی از زمان با معضله انتخاب يك امیر از میان چند نامزد مواجه شوند، میتوانند در این مورد استفتاء کنند و از مردم پرسند و بر هر کی اکثریت مردم رضایت بدهند او را بعنوان خلیفه و امیر انتخاب کنند، اگر کسی می خواهد مشکل انتخاب يك امیر از میان چندین نامزد را مطابق منهج خلفای راشدین حل کند باید با استفتاء از مردم موافقه کند.

دومین مطلب اساسی ایکه این جریان نشان میدهد اینست که اگر استفتای شفاهی و علنی جایز است، استفتای سری و تحریری هم اشکالی ندارد، بلکه اولی تر است، زیرا احتمال شك و شبه را بیشتر منتفی میسازد.

همچنان اگر رأی گیری و استفتاء توسط يك فرد جائز باشد، انتخابات توسط يك کمیسیون و يك گروه چندین نفری اولی تر است.

این جریان چند موضوع اساسی را نشان میدهد که باز تکرار می کنیم، اگر مسلمانان گاهی با مشکل انتخاب يك امیر از میان چند کاندید و نامزد مواجه شوند، اگر خواسته باشند مشکل شان را مطابق منهج

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

صحابه و خلفای راشدین حل کنند، باید با استفتاء، رأی گیری و انتخابات توافق کنند. مثلیکه حضرت عثمان رضی الله عنه از جمله شش کاندید در اول و دو نامزد در اخیر در نتیجه استفتاء، انتخاب شد، همچنان این جریان نشان میدهد که اگر استفتاء توسط يك فرد جایز باشد. توسط دو و سه نفر و يك لجنه اولی تر است. همچنان اگر انتخابات سری، استفتای سری و شفاهی جائز می باشد مثلیکه توسط حضرت عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه صورت گرفته استفتای سری و تحریری بهتر است.

اظهار رأی در رابطه با انتخاب امیر از دو طریق ممکن است:

بشکل مستقیم، مردم همه در رابطه با امیر خود مستقیماً بدون اینکه واسطه بی در میان باشد رأی میدهند، مثلیه امروز در اکثر کشورها معمول است رئیس دولت در نتیجه انتخابات مستقیم از میان مردم و در نتیجه مراجعه به آرای عامه انتخاب می شود. و یا اینکه توسط نمایندگان مردم انتخاب شود. مردم نماینده های خود را انتخاب می کنند بعد این نماینده ها در مورد امیر و زعیم تصمیم میگیرند.

تجارب تعداد زیادی از کشورها ثابت کرده که انتخاب زعیم و رئیس دولت به شکل مستقیم و در نتیجه مراجعه به آرای مردم منتج به يك نظام قوی و نیرومند مرکزی می شود.

زعیمی که بطور مستقیم از طرف مردم انتخاب شده نیرومندتر است و عزل او هم مربوط به مردم است. ولی زعیمی که توسط نماینده های مردم ذریعه يك پارلمان و توسط تعداد محدودی انتخاب می شود، به چند دلیل ضعیف است:

اولاً اینکه او مجبور میباشد تا وکلاء و نماینده های محدود را همیشه با

امتیاز دادن ها ارضا کند و اگر لحظه ای عده بی از و کلاء از امیر ناراض شدند، طبعاً از او سلب اعتماد می کنند، او مجبور است در مورد تقرر افراد، تصرف در امکانات، همیشه رضایت و کلاء و نماینده ها را حاصل کند، کاری نکند که و کلا ناراض شوند، به این ترتیب صلاحیت های او محدود می شود و باعث عدم استقرار و ثبات در نظام می شود. اگر تاریخ تعداد زیادی از کشورها را مطالعه کنیم می بینیم که در جائیکه انتخاب صدر اعظم و یا رئیس جمهور به پارلمان مربوط است، در آنجا حالت عدم ثبات و استقرار حاکم است. می بینیم صدر اعظمی یکسال خود را پوره نکرده که سلب اعتماد می شود، بعد کس دیگری می آید که معارض و مخالف اوست، حزب مخالف میتواند و کلاء را تطمیع و ارضاء کند، سلسله خرید و فروش در پارلمان ادامه می یابد و دوباره او را مجبور به استعفا می کند و از او سلب اعتماد صورت میگیرد. انتخاب زعیم از طریق نماینده ها و به شکل غیر مستقیم متأسفانه این مشکل و نقص را دارد.

و این کار با روح اسلام هم نمی سازد. چون می بینیم که اسلام اصل بیعت را برای امارت شرط اساسی قرار داده است. امیر کسی است که مردم بدون جبر و اکراه به طیب خاطر و رضایت کامل به دست او بیعت کنند، او را به عنوان رهبر و زعیم خود می پذیرند، هر چند او را يك اجتماع کوچکی از خبره ها معرفی کرده و یا امیر بر حال نامزد کرده باشد و به هر طریقی که نامزدی او صورت بگیرد، چنانچه در خطبه های گذشته روی آن بحث کردیم، تا زمانیکه مردم با او در جلسه رسمی مسجد به شکل معین بیعت نکرده امارت او مسلم نیست و بیعت با امیر يك

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ انتخاب زعامت در اسلام

جریان شکلی و تشریفاتی نیست که بعد از انتخاب امیر مردم الزاماً باید به دست او به شکل مراسم تشریفاتی بیعت کنند.

عده بی به همین ترتیب فکر می کنند که بیعت يك سلسله مراسم تشریفاتی است، امیر انتخاب می شود بعد مردم می آیند و به دست او بیعت می کنند. بعد از انجام این مراسم او رسماً به کار آغاز می کند در حالیکه مسئله قطعاً به این ترتیب نیست، بلکه بیعت مردم برای جواز امارت، قیادت و زعامت کسی امریست لازمی و شرطی است اساسی. بدون بیعت هیچ کسی امیر نمی شود. امارت هیچ کسی بدون انجام بیعت با او مسلم نیست. ممکن است که بیعت به شکل علنی و دست به دست، در مسجد و به شکل مستقیم نباشد بلکه مردم از ولایات و مناطق دور دست به دست، در مسجد و به شکل مستقیم نباشد بلکه مردم از ولایات و مناطق دور دست، به امارت کسی رضایت نشان بدهند و به او پیام بفرستند که با امارتش توافق دارند. پس در واقع بیعت یعنی اظهار رضایت به امارت کسی و اطاعت و انقیاد در برابر اوست. کسی را که مردم بر امارت کسی و اطاعت و انقیاد در برابر اوست. کسی را که مردم بر امارت او رضایت می دهند به دست او بیعت می کنند بعد از برگزاری و اجرای این بیعت است که او به عنوان خلیفه پذیرفته می شود و خلافت او مسلم می شود.

پس از نظر اسلام وظیفه انتخاب زعیم و امیر به مردم سپرده شده، خداوند این حق را به مردم داده و این حق مردم، و واجب و مکلفیت مردم است. آنها باید شخصیت واجد شرائط زعامت و رهبری را تشخیص بدهند و این امانت را به او تفویض کنند. آیات قرآن صریحاً به این حکم

انتخاب زعامت در اسلام ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

می کند و جریان انتخاب حضرت عثمان رضی الله عنه از طریق استفتای اهل مدینه، این جریان را ثابت می کند که انتخاب امارت کار عده محدودی نیست که پشت درهای بسته، توسط عده بی نخبه و اهل حل و عقد انتخاب شود و بعد مردم مکلف باشند او را بعنوان امیر بپذیرند، بلکه این حق فرد امت است که در مورد امیر اظهار رأی کنند، کسی را که شایسته این منصب می شمارند، به او این امانت را بسپارند.

از ستودیوم ورزشی تا جلسات مناظره و نقاش

فصل بازی های موسم خزان، شاهد مسابقات جالب ورزش های گوناگون بدنی بود، تیم های کشورهای مختلف در برابر همدیگر زور آزمایی کردند، تماشاگران را به احساسات آوردند، هرگول و پیروزی با کف زدن ها، فریادهای شادی، تحسین و تمجید توأم بود، هر کسی منتظر پیروزی تیم خواه خود و شکست تیم حریف و رقیب خود بود، مسئله کفر و اسلام و تضادهای نظام های سیاسی نیز تأثیری نداشت، گاهی مسلمانی برای پیروزی نامسلمانی دعا می کرد و دلش برای او ولی در حقیقت به نفع خودش می طپید.

این بازی ها هرچه هست مدتی جوانان را از مصروفیت های بیهوده و گنه آلود باز میدارد و به استودیوم ها می کشاند و پای تلویزیون ها می نشاند، عقده های يك ملت در برابر ملت دیگری را نیز به این ترتیب می گشاید و مجال انتقام از حریف را به شکل مسامت آمیز و در میدان بازی های مسامت آمیز و در میدان بازی های بدنی فراهم می کند. فاتح احساس سربلندی می کند و مغلوب بجای تقبیح فاتح، خود را محکوم

ستودیوم ورزش و جلسات مناظره ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

می‌نماید، قضاوت رفری را در مورد خود می‌پذیرد، کارت زرد و سرخ را بدون اعتراض و خاموشانه تسلیم می‌شود، به اشتباه و بالاخره شکست خود اعتراف می‌کند، آیا این اسلوب را میتوان در اختلافات سیاسی و فکری نیز بکار برد؟

چه مانعی دارد که دو جناح مخالف چه به سطح گروه‌های سیاسی در داخل يك کشور و چه در سطح دولت‌ها به جای اعمال قوه، سرکوبی مخالفین، اعمال اختناق و جلوگیری از تبارز نظرات مخالف، با حریف خود در محضر مردم، به مناقشه بنشینند، رأی خود را اظهار کند، شایستگی فکری و نظری خود را به نمایش بگذارد، مؤیدینش با شور و شوق، با کف زدن‌ها و فریادهای شادی از نظرات و طرح‌های او حمایت نمایند، به مخالفین خود موقع بدهد تا بر نظرات او اعتراض کند، طرح‌های او را زیر سؤال بگیرند، عملکردهای او را بررسی کنند و او دلالتش را ارائه نماید، نظرات و طرح‌های خود را بیان کند، بعد قضاوت قضاوت‌نگران بی طرف را، قضاوت مردم را که استدلال هر دو را شنیده‌اند و ضعیف را از توأمند و اشتباه کننده را از صائب، مغلوب را از فاتح شناخته‌اند و درباره او و حریفش قضاوت کرده‌اند نپذیرند، کارت زرد و سرخ را بدون لجاجت بازی و سرزوری تسلیم شوند، بجای تقبیح فاتح، خود را سرزنش کنند و در پی اصلاح کمبودها و نواقص خود برآیند.

ملت‌ها زمانی دور انحطاط را پشت سر گذاشته و وارد دور نشأت، ارتقا و سربلندی شده‌اند که این اسلوب را اختیار کرده‌اند، دور مناقشات فکری، تبادل نظرات، ارائه طرح‌ها و بررسی عملکردها آنانرا از انحطاط فکری، دنائت اخلاقی و عقب ماندگی‌ها نجات داده و در

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ ستودیوم ورزش و جلسات مناظره

شهره‌ها ابتکار، اختراع و تعالی فکری قرار داده است.

با این اسلوب است که بهترها تبارز می کنند، استعدادها شگوفاً می شود، ابتکارات صورت می گیرد، نقصها شناسایی می شود، باطل رسوا گردیده با شکست روبرو می شود، حق جایگاهش را می یابد و مورد تأیید مردم قرار میگیرد.

اگر تمدن بتاریخ رجوع کنیم نقطه آغاز زوال همه قدرتهای بزرگ و تمدنهای عظیم را در نفی این اسلوب و در اعمال اختناق، واداشتن مردم به تقلید، جلوگیری از ابتکار، خفه کردن صدای مخالف در گلو، ممانعت از تبارز آراء و نظرات مخالف و استبداد بجای استدلال خواهیم یافت.

حق حق است و از مقابله با باطل هرگز بیمی ندارد، حق پرستان با بینات بمقابله باطل پرستان میروند، در مقابله بارز، زور و تزویر فقط یک وسیله در اختیار دارند، وسیله تعیین کننده بینات، قرآن چه خوب می فرماید:

وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنٌ وَهَمَانٌ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ
فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَبِقِينَ *

العنكبوت: ۳۹

و "قارون" و "فرعون" و "هامان" را که موسی "بینات" را به ایشان آورد و آنان را در زمین، خود بزرگ بینی کردند ولی سبقت نجستند (در مسابقه فاتح نشدند).

هر کی می ترسد، از تبادل نظرات، از مسابقه در میدان بحث و مناقشه، از آزادی رأی، از تبارز نظرات مخالفین، حتماً در مورد حقانیت مواضع خود مشکوک است، حتماً خلاهایی دارد که از افشای آن از طریق

ستودیوم ورزش و جلسات مناظره ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

اعمال اختناق و استبداد مانع می شود.

اگر طالبان در مناطق تحت تسلط خود، اختناق ایجاد کرده اند، مخالفین مسلمان و مجاهد خود را به زندان می کشند، تبعید می کنند، جرأت و حوصله شنیدن رأی مخالف را ندارند، دلیلش روشن است، کسیکه صاحب فکر نباشد، طرح و برنامه نداشته باشد، جوابی به سوالات مردم، دلیلی برای دفاع از مواضع خود، برنامه ای برای رفع مشکلات مردم و خاتمه بحران کشور نداشته باشد، چه چاره ای جز اعمال اختناق و استبداد دارد؟

چرا امپراطوری بزرگ اتحاد شوروی کم عمرترین امپراطوری تاریخ ثابت گردید و به این زودی به زوال محکوم شد؟ در حالیکه همه گمان می کردند که عوامل زوال تمدن غرب و در رأس آن امریکا قویتر و عمیق تر از اتحاد شورویست و باید مدتها قبل به زوال محکوم می گردید، فساد اخلاقی در غرب، خلال فکری، بیهدفی، انحلال خانواده، خود کشی ها، پناه بردن به مواد مخدر... باید امریکا را قبل از اتحاد شوروی به زوال محکوم می کرد، چرا بر عکس شد، آیا میتوان جز اختناق شدید و استبداد رأی، عامل دیگری را برای آن جستجو کرد، جنگ با افغانها و شکست در این جنگ فقط حیثیت باد تندی برای سرنگونی درختی را داشت که از درون کاواک و مشرف به سرنگونی بود. استبداد در هر جا نتایج شبیهی را تحویل خواهد داد و استبدادگران را با زوال زود رس مواجه خواهد ساخت.

تعهدات حزبی و مقتضیات آن

تعهد با يك حزب، واجب شرعی بوده، اسلام همهء پیروان متعهدش را هدایت میدهد تا از زندگی منزوی و انفرادی خود داری ورزیده و در صفوف حزب منظم مشتمل بر افراد صالح و مؤمن زندگی کنند. قرآن طی آیات متعددی همین توصیه و دستور را به مسلمانان دارد چنانچه می‌فرماید:

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا*

الکھف: ۲۸

خود را در پهلوی کسانی با شکیبائی نگهدار که پروردگار شانرا پگاه و بیگاه می‌پرستند (و به کمک می‌طلبند)، خشنودی اش را می‌جویند و

تعهدات حزبی و مقتضیات آن _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

دیده هایت از آنان (بسوی دیگری) ملتفت نشود، در حالیکه آرایش زندگی دنیوی را می جوئی و از کسی پیروی مکن که قلبش را از یاد خود غافل کرده ایم و از هوی و هوسش پیروی می کنی و کارش افراط است.

در این آیه بر رفاقت و معیت کسانی تأکید شده است که شب و روز به عبادت خدا و ذکر او مصروف اند، خشنودی خدا را می جویند و بزرگترین هدف زندگی شان حصول رضای خداست اگر در کنار چنین مردمی و در دوستی و رفاقت با ایشان صدمه ای به تو رسید، احیاناً از عملکرد آنان متضرر شوی و یا در همراهی آنان با خطری و ضرری مواجه گردیدی باید بر آن شکبیا بوده، در پهلوی آنان محرومیت ها را تحمل کنی و مشکلات و دشواریها را با پیشانی باز پذیرا شوی. مبادا بخاطر اغراض دنیوی از رفاقت و همراهی آنان منصرف گردیده و بسوی دیگری به این منظور ملتفت شوی که از آستانه اش مال و متاعی بدست آری و به اغراض و مطامع دنیوی نائل شوی. تو مکلفی از همراهی کسی به شدت خوددای ورزی که دلش از یاد خدا غافل است، نه با قلبش خدا را یاد می کند و نه با زبانش و کارش برای خدا نیست، نه با خدا پیوند و محبتی دارد و نه از خدا ترس و بیمی، در محاسباتش خدا مطرح نبوده و در حوادث و قضایا نقشی برای خدا قائل و معترف نیست، از هوی و هوس خود پیروی می کند، پابند هیچ ضابطه نبوده در تصرفات او بجای عدل و قسط توازن، ستم و افراط و تفریط را مشاهده می کنی.

همچنان قرآن در محل دیگری و با صیغهء امر در این رابطه می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ *

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ تعهدات حزبی و مقتضیات آن

التوبه: ۱۱۹

هان ای مؤمنان از خدا بترسید و با مردم صادق و راستین باشید.

پیامبر علیه السلام در این خصوص می‌فرماید:

آمركم بخمس، بالجماعة و السمع و الطاعة و الهجرة و
الجهاد في سبيل الله، فمن شذ شذ في النار.

به پنجگانه ای شما را می‌گمارم: به جماعت، سمع، اطاعت، هجرت و جهاد در راه خدا، پس هر کی کناره گیری کرد در (واقع بسوی) آتش کناره شده است.

۱- از جمله پنج کار مهمی که پیامبر علیه السلام ما را به آن مأمور می‌سازد نخستین و مهمترین آن زندگی در جماعت و تعهد با حزب است، کناره گیری از جماعت و انزوای سیاسی و فاصله از مبارزه در يك صف اسلامی مترادف سقوط در جهنم تلقی شده است.

۲- باید استعداد شنوایی از اولی الامر و حوصله شنیدن حرف حق را (از سوی هر کی باشد) داشته باشیم و از خود بزرگ بینی و تکبری که موجب اصرار لجوجانه بر نظرات و حرف های خود می شود خودداری نمائیم و چنان نباشیم که همواره حرف ها، تحلیل ها و نظرات خود را بر دیگران تحمیل کنیم و حوصله شنیدن تبصره ها و حرف های دیگران را نداشته باشیم. قرآن در شأن مؤمنان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ
اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ

الزمر: ۱۸

تعهدات حزبی و مقتضیات آن ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

آنانکه گفته ها را می شنوند، سپس از بهترینش پیروی می کنند، ایشانرا خدا رهنمائی و هدایت کرده و ایشان خردمنداند.

يك حزب زمانی ایجاد می شود، به پا می ایستد و دوام می آورد که از متعهدین هدفمند و صاحب آرمان تشکیل گردد و اعضایش استعداد شنیدن حرف حق و اوامر و ارشادات را داشته باشد. تنها اخذ کارت و انتساب به عضویت حزب و ادعای تعهد به آرمان ها و اهداف حزب کفایت نمی کند.

۳- پس از سمع، مرحله اطاعت عملی فرا میرسد، اعضای متعهد يك حزب مؤظف اند که پس از باور و اعتقاد به خط حزب و آرمانها و شعارهایش باید به اصول و ضوابط آن پابند بوده آماده تعمیم ارشادات مکتب و اوامر قیادت و رهبری باشند و مکلفیت های محوله مذهبی و وظایف حزبی شانرا انجام دهند. کسانی که ادعای تعهد به حزبی را دارند و خود را به پیروی از خط حزب منتسب می شمارند ولی یا اوامری را می پذیرند که با رأی و خواست شان سازگار باشد و یا در برابر انجام وظایف و تعمیم اوامر مزد و اجوره می خواهند در واقع اعضای متعهد حزب و افراد مؤمن به آرمانها و خط حزب نبوده و پرسونلی، اجیر و مزدوری اند که اگر مزدی به آنان داده شود راضی بوده در حزب به کار می پردازند و اگر چیزی در اختیارشان قرار نگیرد وبه خواست های شان جواب گفته نشود خشمگین گردیده پیوندهای شانرا با حزب قطع می نمایند. قرآن درباره چنین افرادی می فرماید:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ *

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ تعهدات حزبی و مقتضیات آن

التوبه: ۵۸

و از آنان عده ای چنان اند که درباره (توزیع) صدقات بر تو می تازند، پس اگر به آنان (مطابق میل شان چیزی) داده شود راضی می شوند (و اعتراضی نمی کنند) و اگر داده نشود ناگه خشمگین می شوند. شکایت و اعتراض این گروه، نسبت به تصرفات مقامات رهبری، بنابر عدم مراعات عدالت و برابری نبوده و از اینجا نشأت نمی کند که چرا با همه معامله یکسان صورت نمی گیرد و یا چرا میان مستحق و نا مستحق تفکیکی به عمل نمی آید و یا چرا امکانات در جایگاه مناسبتش بکار نمی افتند. بلکه انگیزه اعتراض شان این است که چرا سهم دلخواهی به آنان داده نمی شود؟ پیامبر علیه السلام می فرماید:

کسیکه با امیری برای اغراض دنیوی اش بیعت کرد، خداوند جل شأنه با وی در روز قیامت سخن نگوید، ترکیه اش نکند و برای او عذاب دردناک است، و این آیه را تلاوت فرمود:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*

آل عمران: ۷۷

یقیناً آنانکه به عهد الهی و سوگند های شان بهای اندکی می ستانند بهره ای در آخرت نداشته، خداوند در روز قیامت با آنان تکلم نخواهد کرد و به آنان نظری نخواهد داشت و ترکیه شان نخواهد کرد، برای آنان تذایبست دردناک.

۴— فرد مسلمان باید در راه تحقق آرمانها و اهداف حزب خود به هر

تعهدات حزبی و مقتضیات آن ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

قربانی آماده باشد، اگر دفاع از عقیده و ایمان ایجاب کرد که از خانه، قریه، کشور، زمین، دارائی، جاه و جلال و مقام خود بگذرد باید آمادگی کامل داشته باشد، از هر چه در اختیار دارد بسوی خدا هجرت کند، هجرت در واقع این آمادگی را به نمایش می گذارد، انگیزه هجرت در واقع این آمادگی را به نمایش می گذارد، انگیزه هجرت تو باید عشق به خدا و تعهدات به آرمانها و اهداف حزب باشد، تو باید نخست با حزب الله تعهد کنی، سپس از این حزب سنگری برای مبارزه در راه خدا درست کنی و چون مرحله تصادم عملی با دشمن فرار رسید و کشور و سرزمین اقامتت بر تو تنگ شد و نمیتوانست ترا در آغوش خود بپذیرد باید راه هجرت در پیش گیری، این هجرت باید بخاطر ادامه مبارزه علیه دشمن باشد نه فرار از دشمن، نه به خاطر اغراض دنیوی و رقابت های شخصی و قومی. هر کی هجرتش بخاطر خدا و در راه خدا نبود و از آن چون مقدمه جهاد عملی علیه دشمن استفاده نکرد در واقع از دشمن فرار کرده و چنین هجرتی هیچ ارزشی در معیارهای اسلامی ندارد. این هجرت است، که قوم پرستی، دنیا پرستی، ترس از مرگ، ترس از ضیاع داشته های دنیوی را در آدمی سرکوب می کند و پیوندهای او را با خدا استوارتر می سازد او راتا مستوای قربانی همه چیزش در راه خدا بالا می برد.

۵ — آخرین مأموریت این است که فرد متعهد به اسلام باید به جهاد عملی در راه خدا کمر همت ببندد و با نیروهای شر و فساد عملاً تصادم کند. مشاهده می کنید که اسلام نخست به تشکیل صف مشتمل بر افراد صالح، مطیع، فرمانبردار و آماده قربانی امر می کند و سپس به تصادم عملی با دشمن هدایت میدهد، از این هدایات به وضوح فهمیده می شود

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ تعهدات حزبی و مقتضیات آن

که جهاد فی سبیل الله مکلفیت انفرادی نبوده بر عکس مسئولیت دسته جمعی است، جهاد باید ذریعه حزب الله آغاز شود، تو باید در صفوف حزب منظمی در راه اقامه دین جهاد کنی، نه بطور پراکنده و انفرادی و قبل از تشکیل حزب منظم و نیرومند، جهاد بدون حزب نه تنها مترادف با خلط مراحل، عجلهء مذموم و کار قبل از وقت است بلکه نتایج مطلوبی بر آن مرتب نمی شود.

پیامبر علیه السلام در رابطهء با تأکید بر زندگی اجتماعی و عضویت در حزب منظم اسلامی می فرماید:

برای هیچ مسلمان نمی سزد که بدون بیعت با امیری زندگی کند هر چند در گوشهء دور افتادهء بسر برد. حتی اگر شما دو نفری باشید که به سفری می روید باید یکی را از میان خود بجهت امیر انتخاب کنید. از تأکیدات مذکور بخوبی درک می کنیم که زندگی در صفوف یک حزب و بیعت با امیر فریضه مهمی است که عواقب ترک آن وخیم و خطرناک است.

اسلام بر این تأکید دارد که دوستی و دشمنی مسلمان باید برای خدا باشد، باید بخاطر خدا مسلمان را دوست داشته باشد و بخاطر خدا با دشمن او دشمنی کند.

پیامبر علیه السلام می فرماید:

به جنت داخل نخواهید شد تا ایمان نیارید و ایمان تان پذیرفته نمی شود تا همدیگر تانرا دوست نداشته باشید.

همچنان می فرماید:

در روز قیامت مقام و منزلت عده ای از مردم چنان بلند خواهد بود

تعهدات حزبی و مقتضیات آن _____ رهبری و شیوه های انتخاب آن

که انبیاء و شهداء بر منزلت آنان نزد خدا غبطه می‌خورند در حالیکه نه از جمله انبیاء اند و نه از شهداء، گفتند یا رسول الله! پس اینها چه کسانی اند؟ فرمودند: آنانکه دوستی و دشمنی شان برای خدا بود.

قرآن می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ *

التوبه: ۷۱

مردان و زنان مؤمن دوستان همدیگراند، به شایسته گی ها می‌گمارند و از زشتی ها باز میدارند، نماز بر پا داشته، زکات میدهند و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کنند، خدا حتماً بر آنان رحم خواهد کرد، یقیناً که خداوند غالب با حکمت است.

قرآن مسلمان را به شدت از این مانع می‌شود که باکافر، منافق و خائن دوستی و رفاقت داشته، آنان را یاری کند هر چند دوستان و اقارب نزدیک او باشند چنانچه می‌فرماید:

يا ايها الذين امنوا

التوبه: ۲۳

هان ای مؤمنان! پدران و برادران تانرا در صورتیکه کفر را بر ایمان ترجیح بدهند به دوستی نگیرید و هر کی از شما آنانرا بدوستی بگیرد ستمگراند، همچنان می‌فرماید:

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَأَرْسَلَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ
عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ
يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ *

المجادله: ۲۲

هرگز گروهی را که به خدا و روز آخرت ایمان دارد چنان نخواهی یافت
که با کسی دوستی کند که با خدا و پیامبرش به دشمنی پرداخته اند هر
چند پدران شان باشند، یا فرزندان شان، یا برادران شان، اینها کسانی
اند که خدا در دلایشان ایمان را ثبت کرده و با فیض غیبی خود آنانرا
تائید نموده است، آنانرا به بهشت های در آرد که زیر آن نهرها
جاریست، جاودانه در آن، خدا از آنان راضی شد و آنان از خدا،
ایشان (اعضای) حزب الله اند آگاه باش که حزب خدا پیروز است.

وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا*

النساء: ۱۰۵

و مدافع خائنان مباش

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ
دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ *

هود: ۱۱۳

تعهدات حزبی و مقتضیات آن ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

و بسوی ستمگران متمایل مشوید ورنه آتش شما را فرا خواهد گرفت و جز خدا یاوری برای تان نخواهد بود و تائید نخواهید شد.

پیامبر علیه السلام می فرماید:

من مشی مع ظالم ليقويه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام.

و هر کی با ظالمی راه رفت برای آنکه تقویه اش کند، در حالیکه میدانند او ستمگر است، یقیناً از دایره اسلام بیرون رفته است.

در آغاز نهضت اسلامی کشور ما، افراد به حکم عقیده و ایمان بخاطر ادای مسئولیت های ایمانی شان به نهضت می پیوستند و برای تحقق آرمانهای الهی شان با عزم اینار و قربانی در راه هدف وارد صحنه می شدند، رفتن به زندان، محروم شدن از رفاه و آرامش، جاه و جلال و منصب را در این راه با پیشانی باز می پذیرفتند، سرمایه های مادی و معنوی شانرا در این راه وقف می کردند، از احدی در برابر تلاش ها، قربانی ها و اینارگری های شان طمع و توقع پاداش نداشتند، پاداش مساعی مخلصانه شانرا از خدا می خواستند، منت تعهد با نهضت و همراهی با نهضت داران را بر هیچکسی نمی گذاشتند، بر عکس خود را مرهون منت و احسان همراهان مؤمنش می پنداشتند که در این سفر ملکوتی او را یاری می کنند، نه پای کسب امتیازات در میان بود و نه مطالبه تقدیر و تمجید، نه از آزار و اذیت ها شکوه ای داشتند و نه از مواجه شدن با خطر ترس و بیمی، ولی متأسفانه بعدها دشمنان بیرون نضت و نفوذ عناصر التقاطی در صفوف و تبارز احزاب بیهدف و ساخته دست اجانب و مولود شرائط ناگوار بعدی، وضعیتی را پیش آورد که تعهد با احزاب مشروط به این گردید که

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ تعهدات حزبی و مقتضیات آن

امکانات و امتیازات دلخواهی در اختیار آنان قرار دهند، معاش کافی تأدیه کنند و سلاح پول بسپارند، حزب را چون هوتل می کردند، چون بس سواری می گرفتند که بدون کرایه و تکت سوارش شده تا مقصدشان می رسیدند و بعد از آن پائین می آمدند.

اگر در یکی سفره رنگین و چرب نمی یافتند به دیگری مراجعه می کردند، اگر در یکی خسته می شدند سوار دیگری گردیده با این کار در یور بس جدید را مرهون احسان خود می شمردند. این وضعیت منفور و مشمتر کننده، صفات و امتیازات متعالی جامعه ما را چون وفا به عهد، صداقت و اخلاص در دوستی و رفاقت، قناعت به حق جانز خود، عدم طمع از ماسوی الله، همت عالی، و خودداری از دناات و انزجار از پستی و به این در و آن در ایستادن را به شدت متضرر ساخت و گروه های را ایجاد کرد که گاهی برای قاپیدن چیزی با یکی می پیوندند و گاهی با دیگری، حاضراند دین، ایمان، عزت، وطن و مردم خود را بفروشند ملت شانرا در پای منافع اجانب ذبح کنند، برای آنکه جیب های شانرا پر کنند به هر پستی و ذلت تن میدهند، در پای کسی می افتند که اغراض و مطالع پست مادی آنانرا تأمین کنند هر چند دشمن دین، وطن و ملت شان باشد. یکی از عوامل عمده بحران کشور ما همین ها اند، گروه های که در بیرون از کشور و به کمک های مالی اجانب تشکیل گردیدند نه آرمان خاصی دارند و نه شعار مشخصی، کمک هایی از بیرون دریافت داشتند و با آن افراد بد ضمیر و خود فروش را خریدند و برای منافع دیگران جنگانند و فتنه های موجود را باعث شدند، بحران فعلی کشور اساساً ذریعه همین گروه های بیهدف، وابسته به اجانب ایجاد شده است، نیروهای

بیرونی این گروهها را استخدام کردند و آتش جنگ ها را در کشور ما برافروختند، راه یگانه نجات از این بحران نیز این است که ما به اصل خود برگردیم، بساط این گروهها را جمع کنیم، صف منظم و نیرومندی از مجاهدین صالح و با ایمان درست کنیم، عناصر پول پرست، بیهدف، ایمان فروش را از صفوف خود کنار بزنیم، سنت جهاد بحکم ایمان و عقیده را مجدداً احیاء کنیم، سنت سیئه و جنگ ذریعه تفنگداران مزدور را برای همیشه مردود بشماریم، قیادت و رهبری مردم را در همهء سطوح کشور به کسانی بسپاریم که بجای غارت سرمایه های ملی، سوء استفاده از قدرت و تخدعه مردم و قاپیدن لقمه نان شان بر عکس برای سربلندی و عزت ملت خود و نجات مردم مظلوم از بی عدالتی، اختناق، بی امنیتی و ستم به هر قربانی آماده بوده اقتدار را امانت الهی بشمارند و در استفاده از قدرت و در معامله با مردم از خدای حسیب می ترسند و هدفمندان و به اسلام تعهد صادقانه دارند.

صلح با دشمن چه زمانی جایز است؟

در مورد تفاهم و صلح با دشمن، آیاتی را در قرآن می‌یابید که در برخی بر نفی و خودداری از آن تأکید دارد و در برخی دیگری بر جواز آن، به این آیات توجه کنید:

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ
لَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَلِكُمْ*

محمد: ۳۵

پس نه سست شوید و نه بسوی صلح و سازش دعوت کنید شما برترید و خدا با شماست و هرگز شما را از نتایج اعمال تان محروم نکند.

این آیه مطالب اساسی ذیل را افاده می‌کند:

۱— در مقابله با دشمن احساس ضعف و ناتوانی مکنید، شور و شوق

مبارزه با دشمن را از دست مدهید و کسل و تنبل مشوید.

۲— به دشمن پیام های صلح و آشتی مفرستید و آنانرا به تفاهم و

صلح با دشمن چه زمان جائز است ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

سازش دعوت مکنید.

۳— شما برترید، برتر از اینکه در برابر دشمن احساس ضعف و ناتوانی کنید و برتر از اینکه به ننگ دعوت دشمن، به صلح و ارسال پیام های سازش مبادرت ورزید.

۴— احساس تنهایی، محاصره، تجرید و انزوا مکنید، خدا با شماست، گمان مکنید که در مبارزه تنها مانده اید و کسی شما را یاری نمی کند و این احساس نباید شما را به سازش و اداری سازد، خدا، مالک زمین و آسمان با شماست که برای تان کافیست.

۵— گمان مکنید که در نتیجه عدم سازش با دشمن، مساعی تان در جهت رسیدن به آرمانها و قربانی های تان، در راه تحقق شعارها بگذرد خواهد رفت و تلاشهای تان در نیمه راه بی حاصل خواهد ماند، خدا هرگز اعمال تانرا ضایع نخواهد کرد و قربانیهای تانرا به هدر نخواهد داد. این آیه در رابطه با نفی دعوت از دشمن به صلح و سلم به حدی صریح است که مجال هیچ نوع شك و شبه ای را نگذاشته و زمینه های هر نوع توجیه و تأویل را بسته است. نه در حالت ضعف و نه در حالت انزوا، تجرید و محاصره نه به دلیل ترس از ضیاع تلاش ها و قربانیها، به هیچ دلیلی حق ندارید به دشمن پیام آشتی بفرستید و دست دوستی دراز کنید!! اما قرآن در جای دیگری می فرماید:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *

الانفال: ۶۱

رهبری و شیوه های انتخاب آن ————— صلح با دشمن چه زمان جائز است؟

و اگر به صلح و سازش مایل شدند به آن تمایل نما و بر خدا توکل کن، یقیناً او شنوای داناست.

این آیه در صورت تمایل دشمن به صلح و تفاهم، اظهار تمایل به صلح را جائز می شمارد و تأکید دارد که بدون ترس و وا همه و با توکل بر خدا به این کار اقدام نمائید و به پیام صلح دشمن جواب مثبت بگوئید.

این دو آیه را با دو حکم جداگانه، در مورد يك قضیه، چگونه میتوان تلفیق کرد؟ آیا درست است که به حکم این آیات، مسلمانان از ارسال پیام های آشتی به دشمن ممنوع اند ولی اگر دشمن پیامی بفرستند و نسبت به صلح اظهار تمایل کند، مسلمانان میتوانند جواب مثبت بگویند و از تمایل شان به صلح، دشمن را مطلع سازند؟ ظاهراً این استدلال، معقول و قابل قبول جلوه می کند و به نظر سطحی با ظاهر آیات سازگار می افتد ولی به چند دلیل ضعیف است:

۱- بنا بر این استدلال اگر دشمن پیشنهاد صلح داشته باشد، باکی ندارد که پیشنهاد دشمن از موضع ضعف او نشأت کرده است یا از نیرومندی و برتری اش، باید بیدرنگ با آن توافق کرد و به مذاکره پرداخت! مهم نیست که ما در موضع ضعف قرار داریم یا نیرومندی!!

اگر قضیه چنین می بود باید پیامبر علیه السلام حتماً به پیشنهاد صلح قریش در مرحله ضعف دعوت جواب مثبت می گفت و با آنان به تفاهم می نشست و سازش می کرد!! در حالیکه ایشان در جریان سیزده سال مکه و هشت سال مدینه، تا صلح حدیبیه با دشمن هیچ نوع سازش و نرمشی نکردند با آنکه قریش همیشه خواهان چنین سازشی بودند و پیشنهادات گوناگونی به پیامبر علیه السلام داشتند.

صلح با دشمن چه زمانی جازز است ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

قرآن می فرماید:

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ * وَذُؤا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ*

القلم: ۹ — ۸

پس از دروغگویان پیروی مکن، دوست دارند نرمش کنی تا ایشان نیز نرمش کنند.

۲— اگر به ترتیب نزول آیات توجه کنیم بخوبی می یابیم که همه آیات مقاطعه، عدم سازش، خودداری از مدهانت و عدم دعوت به صلح مربوط به مرحله ابتدائیت که سیزده سال مکه و ساهاى قبل از حدیبیه را در بر می گیرد، همان مرحله ای که دشمن احساس برتری می کند و نهضت از حالت تدافعی خارج می شود، همه حملات دشمن را به عقب می زند، نیرومندی و قوتش را در مقابله با دشمن به اثبات می رساند، نسبت به دشمن احساس برتری می کند و در موضع قوت و نیرومندی قرار می گیرد، در چنین مرحله ایست که اجازه تفاهم و صلح با دشمن را می یابد، مشاهده می کنید که آیه و ان جنحوا للسلم فاجح لها..... بعد از در جنگ بدر و در سوره انفال نازل شده است، در حالیکه آیات مربوط به خودداری از مدهانت و عدم به صلح و سلم همه قبل از این آیه نازل شده اند.

صلح حدیبیه نیز زمانی صورت گرفت که آخرین و بزرگترین حمله دشمن در جنگ خندق به شکست انجامید و متصل این شکست، پیامبر علیه السلام اعلان کرد که پس از این قریش توان حمله را نخواهند یافت، مشاهده می کنید که صلح حدیبیه در حالت قوت نهضت و بعد از شکست های مسلسل دشمن، در جوار حرم و در منطقه تحت تسلط دشمن

رهبری و شیوه های انتخاب آن _____ صلح با دشمن چه زمان جائز است؟

صورت می گیرد.

در روشنائی این آیات و پس منظر آنها و زمانه نزول هر یکی و شرائطی که طرفین درگیر در آن واقع بودند بخوبی میتوان درك کرد که صلح کاریست مربوط به مرحله نیرومندی و قوت نهضت، مرحله ای که دشمن احساس عجز می کند و نهضت عملاً برتری و قوتش را به اثبات رسانده و پیشنهاد صلح از طرف دشمن صورت می گیرد. عجیب است اگر کسی همه این حقایق را نادیده بگیرد و صلح و سازش را کار مرحله ضعف و ناتوانی تلقی کند و ادعا نماید که نهضت میتواند در مرحله ضعف با دشمن سازش کند.

چه کسی نمیداند که صلح با تأمین شرائط طرف نیرومند و غالب برقرار می شود، هر طرفی که غالب است شرائط او پذیرفته می شود و طرف مغلوب و ضعیف به پذیرفتن شرائط طرف غالب تن می دهد، فقط در این صورت است که صلح تأمین می شود و قرار داد صلح میان دو طرف به امضاء می رسد. اسلام اجازه نمی دهد که مسلمان به ذلت تسلیم شود و به شرائط دشمن تن دهد، به همین دلیل در اثناى ضعف و ناتوانی بر عدم مدهانت و عدم دعوت به صلح تأکید می ورزد، ولی در اثناى برتری و بعد از اثبات نیرومندی و قوت به او اجازه می دهد دعوت صلح دشمن را بپذیرد. کسانی که در تفسیر قرآن، شأن نزول آیات و شرائط و مرحله نزول هر آیه را در نظر نمی گیرند و هر آیه را جداگانه و بدون ارتباط با آیات دیگری به بحث می گیرند، زمانی که دو آیه دارای احکام جداگانه در مورد يك قضیه را مشاهده می کنند و در توجیه آن دچار مغالطه می شوند و از تلفیق آنها عاجز می مانند، بجای آنکه بگویند: حکم يك آیه

صلح با دشمن چه زمان جائز است ————— رهبری و شیوه های انتخاب آن

مربوط به يك مرحله و حکم آیه دیگری مربوط به مرحله دیگریست، بر عکس مثل دو آیه مذکور به نحوی آنها توجیه و تفسیر می کنند که از اصل مدعا فرسخ ها فاصله دارد. به اساس این توجیه هر زمانیکه دشمن به صلح دعوت کند باید بیدرنگ و بدون تأخیر به دعوتش جواب مثبت گفت، گویا در رابطه با صلح آنچه مسلمانها از آن منع شده اند مبادرت دعوت به صلح و آشتی است نه اصل صلح و آشتی، یعنی ایشان نباید دشمن را به صلح دعوت کنند و ابتکاری در این زمینه بنمایند ولی اگر این ابتکار از سوی دشمن صورت گرفت و مبادرت از جانب مقابل بود هیچ مانعی وجود ندارد که مسلمانان با دشمن صلح کنند!! در حالیکه مسئله کاملاً بر عکس است، آیات قرآن و مصادیق عملی آن در زندگی پیامبر علیه السلام و معامله اش با دشمن با کمال وضوح نشان می دهد که صلح و تفاهم با دشمن کار مرحله قوت است نه ضعف، کار مرحله مدنیست نه مکی.

معرفی کتاب:

نام کتاب: رهبری و شیوهء گزینش آن در اسلام

نام مؤلف: حکمتیار

حروفچینی: اداره میثاق ایثار

صفحه بندی: اسلام الدین راییق

طرح جلد: اداره میثاق ایثار

تاریخ چاپ: ۱۳۷۸

تیراژ: ۲۰۰۰

ناشر: اداره میثاق ایثار